

مانیفست کنفدراسیون ایران

برآمد ساینٹو کراسی



ویراست سوم

مهر ماه
۱۳۹۷

خیابان

مانیفست کنفدراسیون ایران

برفراز آرمان رهایی ملل

بقلم سوشیانت

برآمد سایننتوکراسی؛ گذار از استبداد
مرکزگرایانه به خودسالاری مشارکتی

ویراست سوم

مهرماه ۱۳۹۷

مانیفست کنفدراسیون ایران
نویسنده: سوشیانت
ویراستار: وحید محمدی
میڈیا ماد
طراح آرام: آرام
ویراست سوم، ۲۰۱۸
ناشر: انتشارات خیابان، نروژ

ISBN_978-0-244-73126-7

Manifesto of Confederate Iran

By: Soshiant

Editor: Vahid Mohammadi

Media Mad

Emblem designer: Aram

Third edition, 2018

Published by: Xiaban

www.confederate-iran.com

post@confederate-iran.com

Copyright © 2018 by Mani Avrin

This book or any portion thereof may be reproduced or used only in the manner of non-commercial without the express written permission of the author. All commercial reproduction of this book may happen with express written permission of the author.

This book is also available on:

www.lulu.com

سخن آغازین

چرا ویراست جدید

اولین نسخه‌ی مانیفست کنفدراسیون ایران در ماه ژوئیه‌ی ۲۰۱۸ در دانشنامه‌ی پل انتشار یافته و در سپتامبر همان سال نیز ویراست دوم با تغییر اساسی در فصل پنجم و اضافه نمودن فصل ششم به آن منتشر گشت. اکنون که ویراست سوم در آستانه‌ی نشر است، نسبت به دو ویراست پیشین خود دو فصل درافزوده داشته که این نشان از تعهد مانیفست به مثابه یک محصول مکتوب نه فقط مقید به حجم، بلکه متعهد به محتواست و در مسیر خودسازگارسازی و تکوین قرار دارد. عبارتی دیگر مانیفست، علاوه بر تعهد به اصول و پرینسیپ‌های

بسیار ژرف و غیر قهقرایی، به هر مقدار ضرورت جامعه ایجاب کند همواره در رشد، تکامل و تکوین است.

فرمولاسیون رهایی

شاید بسیاری چنین بپندارند که این کتاب مانیفستی برای تثبیت حاکمیت موجود ایران در شکلی دیگر است، در حالیکه هدف واقعی این مانیفست فرمولاسیون استقلال ملل، رهایی از استعمار، رهایی زنان از بندگی جنسیتی، و رهایی فرودستان از استثمار و بردگی مزدی است. این بدین معنی است که این فرمولاسیون، اتحاد را در حین استقلال و در نتیجه رهایی از بردگی را با بهره‌جویی از متدلوژی و برنامه‌های عملگرایانه و پروژه‌های اجرایی به ارمغان می‌آورد. در واقع هر خواننده‌ای با قاضی قرار دادن وجدان خود، و با خوانشی مطابق محتوای مانیفست و عمق واقعی آن نمی‌تواند عنصر رهایی‌بخش آن را انکار نماید.

مفاهیم نوین

از همان ویراست اول مانیفست، استفاده از مفاهیم نوین برای بازتعریف مفاهیمی که از نظر نگارنده منسوخ هستند، یک ضرورت

بود. دلیل این است که بسیاری از مفاهیم در ادبیات سیاسی متعارف، تعریف دروغین و تحریف‌آمیز داشته و اقتدارگرایان صرفاً با انگیزه‌ی اغوا و گمراه‌سازی جوامع این مفاهیم را نهادینه کرده و زبان مکالمه‌ی انسانها را پیرامون امورات مدیریتی جوامع خود، با هدف ناتوانمندی‌سازی با اختلال روبرو کرده‌اند و از ادبیات گردانشی به ادبیات سیاسی بدل ساخته‌اند؛ بگونه‌ای که انسان برای گفتگو پیرامون امورات مربوط به جامعه‌ی خود می‌بایست زبانی دروغین را که زبان مراودات فرادستان است، تحت نام علم و ادبیات سیاسی فرا گیرند و به حیطه‌ی نفاق و نیرنگ درغلطند. مانیفست حاضر، تلاش بر تکوین گفتمانی نوین پیرامون ادبیات شفاف و سیال جامعه‌گرا دارد تا دریچه‌ای برای گذار از ادبیات و "شبه‌علم" سیاسی به دانش و ادبیات گردانشی بگشاید.

نگاهی نوین به سیاست

از آنجا که سیاست (رام کردن چارپایان) یا پُلْتیک (وانمود به انجام امورات مربوط به شهر یا دولت) امروزه، بطور کامل از معنا و محتوای تاریخی خود فاصله گرفته است، یعنی دیگر نه شیوه‌ی رام

کردن چارپایان است و نه چندان به امورات اداری شهرها، مربوط می‌شود. پس این پرسش پیش می‌آید که سیاست در عصر ما چیست؟!

اینبار مانیفست گشایشی برای یک دید نو به سیاست بوجود آورده است؛ سیاست در واقع شگردهای ربودن قدرت از جامعه، و تبدیل آن به اقتدار متمرکز برای فرادستان و کارگزارانشان است.

اجتماع‌مداری در سرزمین مورد استعمار بدین صورت است که با استفاده از هیپوکرسی و نیرنگ، صاحبان راستین قدرت یعنی اجتماع را ناتوان ساخته و قدرت را نزد استیلاگران، نیرنگبازان و استثمارگران، متمرکز ساخته‌اند و به منظور بقای سیستم مبتنی بر ستم و سود و فرادستیشان، به گونه‌ای بی‌رحمانه این نیرنگبازی را به جوامع و زیستگاهشان اعمال کرده‌اند، تا جاییکه برای آن شبه‌علم و ادبیاتی ریاکارانه و مزورانه نیز ساخته‌اند. با این شرایط مانیفست برای اولین بار این ضرورت را نمایان می‌سازد که بشریت نیازمند وداع با این پدیده‌ی فاسد بوده، و انسان معاصر چاره‌ای جز وارثگون ساختن این شرایط ندارد.

نواندیشی و نوآفرینی در ابداع متدولوژی نوین برای مدیریت جامعه، هم راهی است برای مقابله با تاراج قدرت اجتماع‌گرایانه‌ی جامعه و چپاول ادبیات نوین توسط یغماگران استیلاگر و هم راهی است برای رهایی از آن. در این مانیفست کوشش شده است دریچه‌ای گرچه کوچک، اما روشن رو به این وادی جدید گشوده شود و گردانش و نظام گردانشی را بجای سیاست و نظاماتش، به گونه‌ای جایگزین کرده که بجز گردانش جامعه‌گرایانه هیچ هدف دیگری در مدیریت امورات جامعه نهفته نباشد. از این رو با نفی سیاست -همان مدل بشدت هیپوکرتیک و دسپوتیک بعنوان وسیله‌ی کاربردی اقتدارگرایان- راه را برای تکوین ایده‌های مربوط به گردانش و نظام مطلقا شفاف گردانشی گشوده است. از این پس خوانندگان با رویکردی نوین از مدیریت جامعه روبرو می‌گردند که به پیدایش مدلی نوین بنام ساینتوکراسی می‌انجامد.

برآمد ساینتوکراسی

دگرگون ساختن نظامات سیاسی که جامعه بشری را با بحران و تراژدی‌های عمیق روبرو ساخته، هدف واقعی قیام‌ها و انقلاب‌های

فرودستان است. اگرچه بسیاری از انقلاب و قیامها موفق به براندازی شکلی از حاکمیت سیاسی و تغییر آن به شکل دیگری از حاکمیت سیاسی گشته با این امید که شرایط زندگی اجتماعی بهبود پیدا کند، اما بسهولت قابل رؤیت است که نتیجه مطلوب نداده و چه بسا که اوضاع وخیمتر نیز گشته است. این بیش از یک پیام نمی‌تواند داشته باشد؛ نظامات سیاسی جوابگو نبوده و باید از آنها گذار نمود.

این گذار از سویی، بمعنای خروج از میدان قواعد آنها نیز هست. نظامات سیاسی بگونه‌ای مهندسی شده‌اند که جوامع از هر سو قصد خروج از یک نوع آن کنند، باز به نوع دیگری از آن گرفتار می‌آیند، که دقیقاً همان کارکرد و هدف را دارد: ربودن قدرت از جامعه و تبدیل آن به اقتدار متمرکز برای فرادستان و کارگزارانشان! و آنچه برای جامعه و افراد باقی می‌ماند فرودستی و غوطه خوردن در منجلاب طبقات است.

این عاقبت جولان میان نظامات سیاسی است. ما نزد خود چنین می‌پنداریم که یکی ممکن است بهتر از دیگری باشد، اما چون نظامات بغرنج سیاسی تنها از طریق سیاسیون قابل مدیریت هستند و در

نهایت، مردم انقلابی ناگزیر به واگذاری قدرت به سیاسیون نوع دیگری هستند و همه‌ی آنها نیز از نو نظامی سیاسی را تشکیل می‌دهند، در واقع انقلابی صورت نگرفته، بلکه تنها حاکم عوض شده و این نمی‌تواند هدف اصلی قیام و انقلاب باشد.

خروج از چنین شرایط افسفباری، با گذار بشریت از نظامات سیاست‌سالار و ابداع نظامی دانش‌مدار و کاملاً غیرسیاسی برای گردانش جامعه میسر است؛ این گذار تحت مدل مشارکتی همگانی، فراسیاسی و غیرسانترالیستی انجام می‌شود که فاقد مکانیسم‌هایی بوده که به اقتدارگرایی منجر شود و کارکرد آن صرفاً گردانش هارمونیک و برابر جامعه است.

این سیستم ساینتوکراسی نام گرفته که ساده‌ترین، شفافترین و مشارکتی‌ترین نظام گردانشی جامعه است و تنها بر سه بخش تأسیس می‌شود. ۱. **سکتور آکادمیک**؛ یعنی دانشگاه‌ها و محافل علمی که پروژه‌های گردانشی جامعه را برنامه‌ریزی می‌کنند، ۲. **سکتور اقتصادی**؛ که سیستم کار اجتماعاً لازم در جامعه را بر اساس پروژه‌های علمی سکتور آکادمیک و به منظور برپانگداشتن

فعالیت اجتماعی و تأمین نیاز مادی جامعه بر اساس اصول اگالیتاریانیستی مطلق سازمان می‌دهد، ۳. **بخش اداری همگانی؛** که کل اعضای جامعه با سازمانیابی سیستماتیک و هارمونیک هستند و شامل: نیروی اداری-اجرایی، نیروی کار و تولید جامعه از ایده تا پروژه، و از تولید تا توزیع، و از مصرف تا بازیابی می‌شوند، و از این طریق جامعه‌ای مبنی بر رابطه‌ی هارمونیک کار و شادی شکل می‌گیرد.

همچنین از نظر دفاعی؛ کل جامعه بدون تبعیض از طریق تسلیح همگانی و تشکیل ارتش مجهز دفاعی اضطراری و مطابق با فنون جنگی مدرن، بمثابة نیروی دفاعی در مقابل مهاجمان به دفاع -حتی با تاکتیکهای تهاجمی- برمی‌خیزند، ولی در شرایط غیرجنگی جامعه صرفاً مدنی و غیرمیلیتاریزه خواهد بود.

با اینکه مفهوم ساینتوکراسی پیشتر نیز کاربرد نادر داشته، اما این اولین بار است بطریقی نوین بازتعریف و آلترناتیویزه می‌گردد. با این تعریف مختصر می‌توان دریافت که ساینتوکراسی نه یک سیستم سیاسی؛ بلکه نقطه مقابل نظامات سیاسی و حتی خروج از قواعد

بازی سیاسیون بوده و به امر سازماندهی مجدد جامعه با ساختاری غیرسیاسی می‌پردازد که فاقد مکانیسم‌هایی است که امکان ربودن قدرت و اراده از اجتماع و واگذاری آن به اقلیتی خودشیفته را داشته باشد و عبارتی دیگر دارای مکانیسم جلوگیری از شکلگیری طبقات و حاکمیت سیاسی آنهاست.

به بیان ساده‌تر می‌توان گفت آنچه سیاست، علوم سیاسی و نظامات سیاسی نامیده می‌شوند چیزی نیستند بجز شگردهای تشکیل طبقات و حاکمیت سیاسی آنها از طریق سیاست-پردازان اجیر شده‌شان، و گذار از یکی به دیگری چرخش بدور آسیاب است و ساده‌ترین تعریف رهایی؛ خروج از چرخه‌ی بی‌پایان نظامات سیاسی و آزاد کردن فرد و جامعه از این پارادایم تسخیرگر است.

چرا سوشیانت؟

انتخاب نام سوشیانت برای تقبل مسئولیت تدوین مانیفست رهایی ملل و جوامع ممکن است از سوی بسیاری دچار سوء تعبیر گردد؛ که گویا نامی مذهبی یا رهبریت‌مدار است و آنرا به سوشیانت در آیین بهدینی منتسب می‌کنند که گویا همگون محمد المهدی و

مقولاتی نظیر آنها در خدمت امیدپراکنی انفعال‌گرایانه است. از دو نظر می‌شود این ادعا را خنثی نمود؛ (۱) سوشیانت و مهدی‌های میتولوژیک برخلاف این سوشیانت، مانیفستی را برای رهایی که قابلیت تبدیل به پروژه‌ها و برنامه‌های اجرایی داشته باشد تدوین و ارائه نداده، و در میان مردم خود حضور فیزیکی نداشته و در اجرای آن شرکت نکرده و محصول رشد، تکامل تجربی و فکری در جامعه‌ی خود نیستند. (۲) معنی اتیمولوژیک سوشیانت (سو + شیانت) که یک واژه بسیار کهن کوردی است بمعنی فرستاده‌ی خورشید (اهورا) یا همان پرتو نور یا روشنایی بوده که متعارض با تاریکی است. سو، سور، سول، هور، خور و ... نامهای گوناگون خورشید هستند و شیانت مشتق از فعل «شاندن» بمعنی فرستادن/فرستاده است.

بنابراین در انتخاب نام سوشیانت نه بعد میتولوژیک آن، بلکه بعد سیمانتیک آن اساس قرار گرفته، که تفسیر معنایی آن با معنای میتولوژیک آن قرابت ایجاد کرده و نه سوشیانت، بلکه مانیفستش را مظهر و مبشر رهایی می‌سازد. انتخاب نام سوشیانت نه دامن زدن به کیش شخصیت، بلکه گذار از آن است. نگارنده اتفاقاً می‌توانست

تحت نام حقوقی خود شخصیت بزرگتری کسب و از آن برای کسب جایگاه برتری سود جوید که این کار را نکرد. در واقع این اقدام بگونه‌ای دیپرسنالیزه کردن (غیرشخصی‌سازی) آرمان‌رهایی است، که یک ضرورت تاریخی است.

برخلاف اعتقاد هزاران ساله، بشریت برای کسب‌رهایی نه به شخص (غیبی و غیرغیبی) بعنوان رهبر و ناجی، بلکه به آرمان، آگاهی، متدلوژی و اراده‌ی عملگرایانه نیازمندند و سوشیانت و مانیفستش مبشر این اندیشه هستند.

صراحت محتوایی

محتوای این مانیفست مجموعه‌ای است از هم‌آموخته‌ها و تجربیات و دانش اکتسابی، و هم‌نواندیشی‌های منحصر بفرد در آن. آموخته‌ها محصول دهه‌ها مطالعات و پژوهش‌های علمی است که نگارنده به حکم پیشینه‌ی آکادمیک خود حاصل کرده و در واقع نتیجه‌ی روند تکامل دانش بشری بوده و الزاماً انحصاری نمی‌باشد. نواندیشی‌های این مانیفست نیز در طی اعصار به همین سرنوشت منتهی خواهند شد.

این نکته جوابیه‌ای کوتاه به کسانی است که نگارنده را به سرقت سیاسی متهم ساختند، در حالیکه اگر نگارنده مدارک را منتشر کند، پیشینگی نگارنده در این زمینه بر آنها ارجحیت دارد، بدون آنکه آنها را به سرقت دانش عمومی متهم کرده باشد.

به امید رهایی!

سوشیانت

فهرست

۱۸	پیشگفتار.....
۲۶	ایران؛ تقابل دو مدل استبدادی و اجتماعگرا.....
۳۱	چیستی و چرایی کنفدراسیون.....
۳۱	چیستی آن.....
۳۷	چرایی مسئله.....
۴۲	مدل کنفدراسیون ایران.....
۴۲	مروری کلی بر کنفدراسیون سوئیس.....
۴۴	کنفدراسیون روژآوا.....
۴۶	مدل ایرانی.....
۵۰	زنان و کنفدراسیون ایران.....
۶۰	منشور حقوق و وظایف در کنفدراسیون ایران.....
۷۰	تشکیل کنفدراسیونهای کشوری.....
۷۳	خطوط کلی:.....
۸۴	مانیفست کنفدراسیون ایران، تزاها و آنتی تزاها.....
۱۱۶	دولت؛ عنصر رهایی بخش یا ابزار اسارت.....
۱۲۹	سخن آخر.....

پیشگفتار

جغرافیا و دموگرافی و تنوع‌اتنیکی^۱ ایران را آنگونه که هست تجسم نمائید. جغرافیایی که بیش از شصت نوع ملل، اتنیسیته و تنوعات گوناگون را بطور موزائیکوار دربرگرفته و در آن این تنوعات به صورتی گُردوری^۲ و مختلط، در مناطق بیشماری، در کنار همدیگر عمدتاً همزیستی مسالمت‌آمیزی دارند.

شاید این یکی از زیبایی‌های واقعی این سرزمین باشد، که اکنون نه تنها برای جلوه‌نمایی و پیشرفت از آن استفاده نمی‌شود، بلکه طبقات حاکم و رژیم‌های استبدادی و اقتدارگرایشان آنرا تبدیل به

^۱ قومیت

^۲ Corridor، راهرو

بلایی نموده‌اند که همچون وسیله‌ای برای سیاستِ "تفرقه بینداز و حکومت کن"^۳ و همچنین بهانه‌ای برای تصفیه‌ی اصالت‌ها در جهت همگونسازی بیشتر جامعه و توسعه‌ی حوزه‌ی قدرت و بازار خود از آن استفاده می‌کنند.

با اذعان بر وجود کثرت تنوعات^۴ و وجود فخرِ اصالتی^۵ و مکانیسم ذاتی دفاع^۶ از موجودیت خود و حتی ذهنیت‌های اقتدارستیز و برابری‌خواه^۷ و همچنین قدمت تاریخی نزاع‌های هویت‌خواهانه^۸ در این جغرافیای پیچیده، اساساً تصور یک‌ملیتی‌سازی^۹ یا همگونسازی، بسهولت در این سرزمین از تصور خارج است.

^۳ Divide et impera, سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن، یک شیوه تهاجمی است که از دیر زمان در میان سردمداران امپراتوری روم و بعدها حکومت‌های استعماری در اعصار و زمانه‌های گوناگون شایع بوده است. این شیوه‌ی تهاجمی به صفوف رقیب

^۴ Diversity

^۵ Genuine pride

^۶ Intrinsic Defense

^۷ Egalitarianism, یا برابری‌خواهی به دکتترین یا دستگاه فکری اطلاق می‌شود که عزم بر برابری حقوقی افراد جامعه در همه ابعاد دارد. واژه‌ی اگالیتاریانیزم در ترمینولوژی سیاسی یک مفهوم تعریف شده است در واقع بمانند بسیاری دیگر از واژگان علمی بدون می‌بایست بدون ترجمه بمانند بسیاری از واژگان علمی وارد زبان فارسی می‌شد، اما صرفاً واژه‌های معادل آن بکار رفته است که بمانند مفهوم‌های تعریف شده‌ی علمی کاربرد ندارند. از این رو عین خود مفهوم در متن بکار برده شده است.

^۸ Identity movement

^۹ امحای هویت‌های مختلف و یگانه‌سازی هویت غالب

اگر تاکنون اینگونه بوده است که در شرایط تاریخی مشخص، استبدادهای گوناگون توانسته‌اند به پاکسازی ملی یا اتنیک^{۱۰} در مقیاس وسیع دست یازند و شاید توانسته باشند حتی ملتی را نابود کنند، اما هرگز در همگونسازی^{۱۱} و تکهویت‌سازی^{۱۲} این جغرافیا موفقیت نهایی حاصل ننموده‌اند. حتی اگر از این هم صرف نظر کنیم که گذر زمان زبان‌ها را تغییر و از ملت‌های واحد نیز اقوام و حتی ملت‌های جدید زاده می‌شوند، با این وجود نیز یکی از عوامل اصلی، جغرافیای این سرزمین بوده است که از مردمان و بازماندگان نسل‌کشیها و ژنوسایدهای تاریخی محافظت کرده است.

غیرقابل‌انکار است که طبقات حاکم و حکومت‌های جاهلشان، قرن‌ها به هر سویی تاخته و جنایت‌ها آفریده‌اند، ولی هرگز نتوانستند این رؤیاهای نهفته در پاکسازی‌هایشان را برآورده سازند. در اعصار طولانی ملل، خلقها و تنوعات این جغرافیا از حق مدیریت جامعه‌ی خود بی‌بهره گشته و تنها گروهی که حاکمیت را در دست گرفته‌اند، ملل

^{۱۰} Ethnic cleansing

^{۱۱} Homogenization

^{۱۲} ذوب ملل فرودست و قالب کردن زبان و هویت ملت فرادست به آنها

فرداست و فرودست را نیز تعیین نموده و استعمار و استثمار، و طبقات اجتماعی را نیز خلق کرده‌اند.

این موجبات شرایط بسیار ناهنجار و متشنج را فراهم کرده است که در عصر بیداری خلق‌ها سرنوشت و آینده‌ی این سرزمین را به سراشیبی بسیار خطرناکتری از یوگسلاوی و سوریه سوق داده است، که در نهایت می‌تواند به انحلال و فروپاشی نهایی ایران بطور بسیار خونبارتری که شاید نمونه نداشته باشد، ختم شود.

چاره‌جویی در این مقطع خطیر تاریخی آسان نیست، اما با همه‌ی فراز و نشیب‌هایی که این سرزمین طی نموده است، تشکیل کنفدراسیون ایران تنها راهی است که می‌تواند راه خونبار سقوط را مسدود و وضعیت جهانی کنونی را به وضعیت صلح‌مطلوب‌تر که تنها راه ممکن نیز می‌باشد، سوق دهد.

کنفدراسیون ایران^{۱۳} تنها راه ممکن است که وجود دارد، و بغیر از این مطلقاً هیچ راه دیگری برای نجات ایران، نمی‌تواند مطرح باشد. در چهارچوب این کنفدراسیون رهایی همه‌ی ملل، خلقها و تنوعات

^{۱۳} Iran Confederacy

اتنیکی^{۱۴} و حتی فرهنگی می‌تواند متحقق؛ و جامعه و شهروند آزاد و مستقل را از یک رویای دیرین به یک واقعیت انکارناپذیر مبدل ساخته و بنیان ستم و تبعیض و استبداد را دست کم در مقیاس وسیعی برای همیشه برچیند. بدون شک، چنین کنفدراسیونی باید طبقات و استثمار و استعمار را نیز ریشه‌کن نماید که این امر در جامعه‌ای که روابط تولید اجتماعی آن بر بنیاد کار مزدی استوار شده، احقاق نخواهد یافت؛ بلکه مناسبات تولید اجتماعی^{۱۵}، باید بر کار اجتماعی مشارکتی^{۱۶}، مدرن و پیشرفته بنیاد گذاشته شود.

در این نوشتار نقشه‌راه^{۱۷} تحقق کنفدراسیون ایران به زبان ساده در اختیار عموم قرار می‌گیرد تا بعنوان مرجعی عمومی مورد استفاده قرار گرفته و بعنوان آگاهی ابتدایی پیرامون کنفدراسیون ایران در میان اقشار جامعه در وسیعترین سطح اشاعه داده شود.

لازم است که هدف از دامن زدن به این آلترناتیو در جامعه‌ی ایران نه تنها تبلیغ و ترویج این راه‌حل، بلکه تبدیل آن به هدف و آگاهی

^{۱۴} Ethnic diversity

^{۱۵} Mode of production

^{۱۶} Social Participatory Work

^{۱۷} Road map

عمومی هدفمند بعنوان تنها راه موجود برای پیشگیری از یوگسلاویزاسیون ایران و یا تبدیل آن به جهنمی بدتر از سوریه‌ی کنونی باشد.

ایران با بیش از شصت نوع تنوع گوناگون و با جمعیتی بیش از ۸۰ میلیون که موزائیکوار و گُریدوری و مختلط باهم زندگی می‌کنند، می‌تواند دستخوش به راه افتادن اقیانوسی از خون باشد که بحران سوریه در مقابل آن تنها فصل کوتاهی قلمداد می‌گردد.

پیشگیری از چنین جهنمی یک وظیفه‌ی همگانی بوده، بیشترین مسئولیت آن بر دوش قوم فارس است، که بعنوان ملت فرادست اکنون نزدیک به یک قرن است در مرکزیت استبداد حاکم قرار داشته و در بقای این استبداد نقش اصلی چه به صورت فعال و یا خاموش را برعهده داشته که بمانند دینامیک ریشه‌ای و حیاتی برای موجودیت چنین نظام‌های استبدادی‌ای بسترسازی نموده است. این امر در حقیقت آینده‌ی قوم فارس را در موقعیت بسیار شکننده و تراژیکی قرار خواهد داد که ممکن است، در صورت تحولات افسار گسیخته مانند

سوریه، قوم فارس بزرگترین بازنده و قربانی اصلی انتقامجویی‌های نامحدود شود.

بر همین اساس قوم فارس وظیفه‌ی بسیار خطیری در تحولات آتی و احقاق کنفدراسیون ایران را بر دوش خواهد کشید. این کنفدراسیون شاید تنها راه آنها برای رهایی از فرجام سیاهی است که دولت‌های مستبد پهلوی و اسلامی محرک و مسبب آنند. در واقع هر فارس‌زبانی باید مُبلغ، مُروج و سفیر این آلترناتیو باشد، تا بعنوان یک ملت فرادست کنونی (از منظر حکومت مرکزی) حسن نیت خود را در جبران خسارتها و زیانهای که از جانب اقتدارگرایان مستبد که خود را به قوم فارس منسوب نموده، نشان داده و در جهت بازسازی روابط آسیب دیده تلاش مضاعف نمایند.

البته این امر از این مهم نمی‌کاهد که اعضای سایر ملل نیز وظایفشان برابر بوده و پیشبرد براساخت نظامی برابر باید همه‌جانبه، همه‌بعدی، صمیمانه و خالی از هرگونه ریا و تزویر باشد. در این سرنوشت مشترک کسی بر دیگری تقدم نداشته و اساساً کنفدراسیون

ایران از این لحاظ رامحل نهاییست، که مرکزگرایی^{۱۸}، تقدم^{۱۹} و تبعیض^{۲۰} حتی بر پایه‌ی اقلیت^{۲۱} و اکثریت^{۲۲} نیز وجود نداشته باشد.

باشد که این مدل مدیریتی جامعه نقشه‌راه سعادت مردمان و ملل این سرزمین باشد و آزادی ارمغانی باشد برای همه‌ی ساکنان این سرزمین، عاری از هرگونه تقدم و برتری رنگ و نژاد و تبار.

^{۱۸} Governmental Centralism

^{۱۹} Favoritism

^{۲۰} Discrimination

^{۲۱} Minority

^{۲۲} Majority



ایران؛ تقابل دو مدل استبدادی و اجتماعگرا

آنگونه که امروز شاهد آن هستیم که همه‌ی ملل این جغرافیا بجز بخش شیعه و ایران-نشین قوم فارس، نه تنها از حق حاکمیت ملی و حتی از آموزش زبان ملی و مادریشان نیز محرومند، بلکه بدلیل حقوق‌طلبی، تحت سرکوب شدید رژیم، اختناق و ارباب‌قرار داشته و مزید بر این، تلاش بی‌وقفه‌ای برای ذوب آنها در جریان بوده و تغییر دموگرافی^{۲۳} مناطق بسیاری، آگاهانه و بطور مهندسی شده برای

^{۲۳} Demographical Replacements

امحای هویتی آنها انجام گرفته است. این موجبات اعتراضات و قیامهای مختلفی را فراهم ساخته که بشدت سرکوب شده، اما هر آن امکان احیای مجدد و قهر آنها ممکن است موجودیت کلیت این سرزمین را به پرتگاه خطرناکی از نابودی سوق دهد.

استبداد درازمدت، ایران را اکنون به این فاز از موجودیت خود نزدیک و بر سر دوراهی الف) ادامه‌ی موجودیت مشروط و ب) انحلال مطلق^{۲۴} قرار داده است و آینده‌ی ایران دو راه بیشتر پیشروی خود ندارد. ۱. احراز مدلی که همه‌ی ملل و تنوعات اتنیکی دارای حق حاکمیت^{۲۵} ملی خود بوده و سپس در یک اتحادیه‌ی کنفدراتیو متحد گردند، ۲. فروپاشی و انحلال^{۲۶}، بسبب تلاش ملل برای کسب حاکمیت ملی غیرکنفدراتیو و نامتحد، و حتی بشدت متخاصم.

گزینه‌ی دوم گرچه می‌تواند برای بعضی از ملل رهایی‌بخش باشد، اما بسیار پرهزینه و خونبار خواهد بود. علاوه بر اینکه

^{۲۴} Absolut Disassembling

^{۲۵} Sovereignty، حق حاکمیت ملی آنگونه که در ادبیات سیاسی متعارف جهانی ادعا می‌شود صرفاً به معنی داشتن دولت-ملت نیست، بلکه به معنای یک جغرافیای مستقل است که از گزند تهدیدات خارجی مصون باشد و این جغرافیا الزاماً با سیستم سیاسی حاکم تعریف نمی‌شود بلکه شاخص اصلی آن عدم وجود هژمونی حاکمیت استعماری بر آن است.

^{۲۶} Disassembling

اختلافات ژئوپلیتیکی^{۲۷} ممکن است دهه‌ها و شاید سده‌ها به درازا بیانجامد و جنگ‌های داخلی و خارجی طولانی مدت بدنبال داشته باشد. به همین دلیل باید خردپسندترین شیوه‌ها را برای حل مسائل چاره‌جویی نموده که برای مردمان این سرزمین کمترین هزینه را، بویژه از لحاظ جانی دربر داشته باشد.

مردمان ایران انواع حاکمیت‌های استبدادی و اقتدارگرا^{۲۸} را تجربه نموده و آزمون انواع اسارت‌ها را دارند؛ اما اکنون با رشد و تکامل نسل‌های نو و خردگرا، میدان آنچه‌ان برای مدل‌های حکومتی که بر پایه‌ی ستم و استثمار استوارند، گسترده نیست. اعتراضات و خیزش دیماه ۱۳۹۶ بدرستی این را نشان داد که خرد اجتماعی در جامعه‌ی ایران رو به رشد و تعالیست و این علاوه بر آنکه بنیان استبداد حاکم را به لرزه انداخته، بلکه شرایط را چه از بعد زمانی و چه مکانی برای مکاتب و دستگاه‌های فکری منسوخ و مستأصل را نیز بشدت تنگ نموده است.

تلاش‌ها و کوشش‌های بازماندگان مدل‌های کلاسیک از سلطنت

^{۲۷} Geopolitical Conflict

^{۲۸} Authoritarianism

خواه گرفته تا خودسوسیالیست‌پندان دیروزی برای سوار شدن بر این موج نوین انقلابی ناکام مانده و خودمدیریتی^{۲۹} خیزش - بدون وجود هسته‌ی مرکزیِ هدایت‌کننده- به اوج خود رسید. این خودمدیریتی دال بر رشد خردمندی اجتماعی^{۳۰} قشر جدیدی در جامعه داراست که وسعت آن کل جامعه‌ی ایران را فرا گرفته می‌گیرد.

حال که جامعه ایران با این بیداری آگاه‌مندی اجتماعی روبرو گشته، با این سؤال روبرو هستیم که آیا جامعه‌ی ایران در صورت فروپاشی نظام حاکم به هیچ مدلی دیگری از نوع اقتدارگرا میدانِ قد علم کردن خواهد داد؟! یا آیا اساساً اگر بداند که براندازی چنین نظامی به ظهور نظام دیگری که تحت عنوان دموکرات یا ناموکرات از آنها سلب اراده نماید، انقلاب خواهند کرد؟!

همه‌ی اندیکاسیونها و نشانه‌ها حاکی بر این است که جامعه ایران دیگر استبداد، اقتدارگرایی، استعمار؛ و نظامات استوار بر ستم جنسیتی، ملی، طبقاتی و دینی را تحمل نخواهد کرد. در چنین حالتی ایران تنها ظرفیت یک نظام نوین را خواهد داشت که گوهر

^{۲۹} Autonomic Administration

^{۳۰} Social Rationalism

حقیقی آن رهایی و آزادی مطلق باشد، که حین این رهایی، جوامع، ملل و تنوعاتِ اتنیکی بهم پیوسته‌ی این سرزمین را از هم نگسلد، که این هم در فرمت کنفدراسیون ایران قابل تحقق است.

آلترناتیو کنفدراسیون نه تنها بعنوان راه نجات از انحلال و فروپاشی ایران، و اضافتاً راه رهایی ساکنان این سرزمین، بلکه مدلیست برای ارتقاء چندین ملل، توأمان درجه‌ای عالیتر از همزیستی مشارکتی^{۳۱} و همسان در کنار همدیگر و در نهایت کمک به جهانی صلح آمیز و بشریتی همبسته^{۳۲}، پیشرفته و جوامع برابر و همتراز است.

^{۳۱} Participatory Co-existence

^{۳۲} Solidary Humanity



چیستی و چرایی کنفدراسیون

چیستی آن

شاید مفهوم کنفدرالیسم^{۳۳} و کنفدراسیون به گوش بسیاری آشنا باشد، ولی این بدان معنا نیست که همگان درک و دریافت منطبق با محتوای معنایی آن را داشته باشند. از این رو بسیار مهم است که به طرز مختصری به آن پرداخته و گوهر ریشه‌ای آن را درک کنیم.

از لحاظ واژه‌شناسی^{۳۴}، دو نظریه وجود دارد. بر طبق نظریه‌ی

اول واژه‌ی لاتین فُئدوس (Foedus) که معنی توافق می‌دهد ریشه‌ی ترم

^{۳۳} Confederatism

^{۳۴} Etymology

فدرال را تشکیل می‌دهد؛ به این معنی که توافق، ارزش اصلی و واقعی توافق را تشکیل می‌دهد. اگر بر اساس این پندار فدرالیسم و فدراسیون را معنا یابی کنیم، درمی‌یابیم که محتوای آن تکیه بر توافق میان یک یا چند طرفِ مشخصِ شرکت کننده - و صرفاً خود آنها و لاغیر- در این توافق دارد.

اما در نظریه‌ی دوم واژه‌ی (ph₂tēr) در هندو-اروپایی بازسازی شده که طبق نظریات متشکل از دو واژه‌ی ph₂ به معنی محافظت و tēr پسوند انجام دهنده که با معنای کوردی واژه‌ی پدر (پیدر) یعنی دهنده مطابقت دارد. این واژه در زبانهای گوناگون اروپایی در انگلیسی مدرن father، انگلیسی میانه fader، انگلیسی باستان fæder، ژرمنی fadēr، آلمانی سفلی fader، آلمانی vater، هلندی vader، لاتین pater، یونانی باستان patēr، سانسکریت pitr و در فارسی پدر (pêder) مورد استفاده بوده است.

”فدرال“ یا ”پدرانگی“ حاکی از مدلی از سرپرستی/قیممآبی یا حکومت دارد که حاکم یا سرپرست در رأس قرار گرفته و به سوی پایین

یا قاعده اعمال اراده می‌کند.

در گوه‌رهِی واقعی این تِرم معنای پدر نهفته است که از نظر محتوایی اشاره به مدل خاصی از مدیریت و سرپرستی دارد که از نظر ساختاری و محتوایی در دوره‌ی عروج پدرسالاری ظهور کرده و شاخص آن اقتدار مردانه است.

نفس این تِرم در بطن خود ترکیب تبعیض‌آمیزی در بُعد جنسیتی دارد؛ اما بعنوان یک مفهوم دانشی، از لحاظ محتوایی به دلیل گذر مراحل زمانی یا همان اعصار، این گوهر تبعیض‌آمیز را از دست داده است.

ذات این تبعیض‌آمیزی در هر دو بعد معنایی این تِرم هم "توافق" و هم "پدرانگی"^{۳۰} آن وجود داشته و در هر دو حالت نظم عادلانه‌ی اجتماع فروپاشیده و تنها گروه مشخصی از جامعه حق مدیریت و سرپرستی جامعه را کسب و دیگران از دست خواهند داد.

کنفدرالیسم و فدرالیسم هر دو مفاهیمی هستند که تحت مقوله‌ی مدیریت جوامع قرار گرفته، ولی باهمدیگر از نظر محتوایی و معنایی

^{۳۰} Fatherness

بسیار متفاوت و حتی بسادگی می‌توان گفت که متنازع هستند.

پیشوند “کُن” که در زبانهای لاتین نشان از پیوستن و پیوستار است و با پیشوند “کُم” که با واژه‌ی کوردی کُم یا کۆ هم‌ریشه است و در واژه‌ی کمک هم بارز است، نشان از جمع یا دسته‌جمعی است. این دو مفهوم در بطور تلفیقی و با در نظر گرفتن گوناگونی در معانی آنها، اما در مجموع به محتوایِ مدیریت مشارکتی منتهی می‌گردد.

گوهر معنایی مشارکت نیز بی‌شک بدون استقلال نظر و عمل در امر مورد توافق قابل تجسم نیست. بدینگونه به سهولت تفاوت معنایی و محتوایی میان فدرالیسم و کنفدرالیسم در اینجا بارز می‌گردد.

با این وجود نمی‌توان استثناهای تحریفی را از نظر دور داشت و چنین پنداشت که تاریخ این مفاهیم سرپا مطابق با معنای محتوایشان بوده است. اما آنچه را که نمی‌شود از مرکز توجه دور ساخت، دو گوهر جداگانه‌ی این دو مفهوم است، که در فدرالیسم، بحکم وجود مرکزیت و ساختار مرکزگرایانه، میل و گرایش این شیوه‌ی مدیریت بر سلب اراده از پایین و اعمال اراده از بالاست.

در کنفدرالیسم چون اساس استقلال بر نظری-عملی، مشارکت

آگاهانه و اختیاری است، ساختار مدیریت نه هرمی و هیرارشیک^{۳۶} بمانند فدرالیسم، بلکه افقی و با مشارکت مستقیم^{۳۷} و اراده‌مند کل آحاد جامعه و توده‌های مردم شکل می‌گیرد و محتوای آن نیز با ساختار آن مطابقت می‌یابد. البته ماهیت و ذات چنین مدلی نیازمند توانمندی‌های همگانی^{۳۸} است.

محتوای معنایی کنفدرالیسم بدلیل وسعت بهره‌مندی از آن در سطح جهانی ممکن است این پرسش را برانگیزد که در چه سطوح و ابعادی قابلیت اجرایی داشته و کنفدراسیون ایران به کدام نوع از کنفدراسیون‌های موجود در جهان شباهت داشته و کدامیک از آنها را الگو قرار می‌دهد.

قابل ذکر است که کنفدراسیون در جهان به اشکال مختلف وجود داشته که شاید شناخته شده‌ترینشان کشور سوئیس باشد که رسماً کنفدراسیون سوئیس^{۳۹} نام دارد؛ اما مطلوب‌ترین آنها کنفدراسیون

^{۳۶} Hierarchical

^{۳۷} Direct Participation

^{۳۸} Social Empowerment

^{۳۹} Swiss Confederacy

نویای روزآوا^{۴۰} بوده که متشکل از چهار کانتون^{۴۱} بوده که در بطن بحران سوریه چشم به حیات گشودند، که دو کانتون از آنها -شَهاب^{۴۲} و عفرین^{۴۳}- به اشغال دولت ترکیه درآمده و مدیریت آنها "فعالاً" به تبعید منتقل گشته است.

کنفدراسیون روزآوا را شاید بتوان بعنوان مدل مشارکتی^{۴۴} از کنفدراسیون ذکر نمود که میزان مشارکت^{۴۵} و توانمندسازی در جامعه، در کوتاهترین زمان به درجه‌ای ارتقاء یافت که توانست در هنگامه انحلال اجتماعی و عروج تاریکترین نیروی تروریستی جهان - داعش- نقش اول را ایفا و در مقابل ارتش تا دندان مسلح ترکیه و ناتو بمدت دو ماه به بهترین نحو مقابله کند.

از سوی دیگر این مدل علاوه بر ارتقای کیفیت میزان عمل در همه‌ی ابعاد، توانسته است، تبعیض در جامعه را تا بیشترین حد

^{۴۰} Rojava

^{۴۱} Canton

^{۴۲} Shahba

^{۴۳} Afrin

^{۴۴} Participatory Model

^{۴۵} Participation rate

ریشه‌کن و شیوه‌هایی از خودگردانی اقتصادی^{۴۶} را نیز در بطن بحران سوریه عملی سازد که تا حد بالایی امکانات برابر برای توده‌های مردم را فراهم ساخت. این به گونه‌ای بود که علیرغم وضعیت جنگی و تهدیدات ترکیه و محاصره‌های اقتصادی به جرأت می‌توان ادعا نمود میزان رفاه^{۴۷} در سطح بالاتری نسبت به جوامع مجاور قرار داشت.

چرایی مسئله

باید درک عمیقی از شرایط، موقعیت‌ها و وضعیت ایران بعنوان سرزمین ملل، خلقها، تنوعات اِتنیکی گوناگون، و غیرقابل تحمل بودن استبداد موجود از سویی و تفکیک ناپذیری طبیعت این تنوعات شدیداً درهم‌آمیخته از سویی دیگر داشت و حال آنکه جوامع در مواجهه با استبدادِ ام‌هاگر و در شرف شکنندگی قرار داشته آسیب پذیر شده‌اند.

این وضعیت گونه‌ای از شرایط را بوجود آورده‌است که با

^{۴۶} Economic self-governance، نوعی رژیم اقتصادی است که چرخه‌ی تولید، عرضه و مصرف به گونه‌ای سازماندهی می‌شوند که عناصر خارج از این چرخه‌ی نقش مبادلاتی دارند، و نه نقش اولیه. به این معنی است که استقلال اقتصادی چنین رژیمی بصورت داخلی از طریق اجتماعی نمودن مناسبات تولید و روند فرآوری و آزدسازی نیروی کار و سازماندهی اشکال تعاونی کار و تولید و توزیع اجتماعی تأمین می‌گردد.

^{۴۷} Welfare rate

محاسبه‌ی دقیق آسیب‌شناسانه می‌توان دریافت وجود شرایط کنونی و زیانهای آن در صورت تداوم شرایط موجود بسیار عمیقتر و در مقیاسی به وسعت نسلهای آینده ریشه خواهد دواند و نسل به نسل انسانهای حال و آینده این جامعه را با مخاطره‌ی جدی روبرو و عواقب جبران‌ناپذیری را به افراد و جامعه تحمیل خواهد ساخت. این شرایط ضرورت عاجل تحولات را ایجاد و غیرقابل بازگشت نموده است.

تحولات مهندسی و اندیشیده نشده^{۴۸}، رهایی نسبی^{۴۹} و حتی مقطعی، ولی بسیار پرهزینه را بدنبال خواهد داشت. تخریبات آن نیز بسیار جدی و عظیم بوده و این ضرورت را ایجاد می‌کند که به راهکار دیگری اندیشیده شود و از هر دو وضعیت، یعنی هم تداوم شرایط زیانبخش و طاقت‌فرسای کنونی و هم تخریبات تحولات غیرمهندسی شده جلوگیری، اما تحولات را با کمترین هزینه ولی با بهترین نتیجه به ثمر رساند.

کنفدراسیون ایران تحولات مهندسی شده‌ی آینده‌ی ایران است

^{۴۸} در صورتی که نظام حاکم، نه در نتیجه‌ی مبارزات سازماندهی شده با افق و آلترناتیو مشخص، بلکه در نتیجه‌ی بحرانهای داخلی، منطقه‌ای یا جهانی متلاشی شود.

^{۴۹} Relative liberation، نه رهایی مطلق، بلکه بدست آوردن مقداری نسبی از رهایی است.

که دقیقاً برای دستیابی به این هدف طراحی گشته و در چنین جامعه‌ای علاوه بر رهایی جوامع تشکیل‌دهنده‌ی آن و شهروندان، برای آینده‌ای صلح‌آمیز و مبنی بر بنیانهای اکولوژیک بستر عروج آزادی، رهایی و پیشرفت را برای همگان فراهم سازد.

کنفدراسیون ایران تنها بستری است که در عین همبستگی ملل و خلقها، همه‌ی تنوعات اتنیکی و فرهنگی را به رهایی راستین از طریق خودمدیریتی جامعه‌ی خودگردان سوق داده که هدف شهروند آزاد، توانمند و مستقل، و همچنین احراز حق حاکمیت مستقل ولی اجتماعی و همبسته با ملل و تنوعات دیگر ایران^{۵۰} خواهد بود.

ملل و تنوعات گوناگون بطور مستقل، مشارکتی و داوطلبانه در کنفدراسیون ایران شرکت می‌جویند، به این معنا که هرکدام از جوامع دارای ساختار مستقل خودمدیریتی بوده که هم از لحاظ ملی و هم از لحاظ بین‌المللی رسمیت داشته و در مقابل هر تهدیدی از بیرون

^{۵۰} اتحادیه‌ی اروپا نمونه‌ای از کنفدراسیون است که با شرکت ملل مستقل که دارای حق حاکمیت ملی مستقل خود هستند، اساساً ایران می‌تواند -نه بصورت محتوای تقلیدی- کنفدراسیونی باشد که ملل مستقل و دارای حاکمیت ملی در آن اجزای تشکیل دهنده باشند.

مصونیت قانونی^{۵۱} دریافت خواهد نمود؛ اگرچه باید در برابر هر تهدید خارجی متحدانه عمل نمایند.

برای نائل گشتن به چنین هدفی باید چنان ساختار اجتماعی را پایه‌ریزی نمود که کل مکانیسمهای مخرب را که چنین ساختاری را تهدید می‌نماید از میان بردارد و این امر در جامعه‌ای مبتنی بر معیارهای اجتماعی که شهروندان اراده‌ی خود را به استیلاگران استعماری و استثمار و استثماری واگذار ننموده‌اند، تحقق می‌یابد. در این ساختار فرصت قانونمندسازی روابط تبعیض‌آمیز برای شیفتگان سود و اقتدار فراهم نگشته و مکانی برای ساختار اداری آنها جهت اعمال اراده بر جامعه بوجود نخواهد آمد. در این راستا توتالیتریسم^{۵۲}، سانترالیسم^{۵۳}، نارسسیسم طبقاتی^{۵۴}، طبیعت-ستیزی، استعمار^{۵۵} و مردسالاری ملغی و هیچگونه ستمی بر مبنای جنسیت، طبقه و ملیت امکان موجودیت نیافته و از جانب نیروهای مقاومت مردمی با این

^{۵۱} Legal immunity، بر اساس قوانین و معاهده‌های بین‌المللی ملل مستقل که دارای حق حاکمیت ملی هستند از مصونیت قانونی برخوردارند. به این معنی که در مقابل تهدیدات خارجی مصون بطور نسبی و تا سطوح بالایی مصون خواهند بود. در صورتی که ملتی -مانند ملت کورد و ملل دیگر تحت استعمار در ایران- که فاقد حق حاکمیت ملی هستند، استعمار آنها، و همچنین سرکوب و حتی ذوب آنها امری داخلی محسوب و بطور عملی از هیچ مصونیتی قانونی برخوردار نخواهند بود.

^{۵۲} Totalitarianism

^{۵۳} Centralism

^{۵۴} Class Narcissism

^{۵۵} Colonialism

پدیده‌ها و همچنین تخریبات زیست-محیطی نیز بشدت مواجه می‌شود.

در کنفدراسیون ایران تعالی بشری شهروندان و جامعه به موازات حفاظت از محیط زیست و غنی‌سازی آن پیش رفته و توانمندسازی اجتماعی شهروندان^{۵۶} و ایجاد غنای خودآگاهی و فرهنگی در خدمت رابطه‌ی دوجانبه‌ی فرد و طبیعت بر اساس معیارهای اکولوژیک و زیست محیطی است.

هویت‌خواهی^{۵۷} یکی دیگر از نزاعهای جامعه ایران بوده که قدمت طولانی داشته و برپا نگهداشتن سیستم تبعیض هویتی^{۵۸} که نیروی زیادی را از جامعه گرفته، و زیانها و تخریبات بی حد و حصری را بر جوامع و روابط آنها تحمیل داشته است. نظام کنفدراسیون ایران رهایی هویتی را بعنوان اولین فاز پروژه‌ی خود عملی ساخته و با ریشه‌های هر گونه قانونمندی‌سازی چنین تبعیضات هویتی^{۵۹} نظراً و عملاً مقابله می‌نماید.

^{۵۶} Citizens' social empowerment

^{۵۷} Identity struggle

^{۵۸} Identity Discrimination

^{۵۹} Legalisation of Identity Discrimination



مدل کنفدراسیون ایران

مروری کلی بر کنفدراسیون سوئیس

همانگونه که اشاره شد کنفدراسیون در جهان ایده‌ای نو نبوده و حتی در اشکال ابتدایی در خود جغرافیای کنونی ایران نیز قدمت تاریخی هزاران ساله دارد که می‌توان به حکومت مادها^{۶۰} و اشکانیان^{۶۱} (که به عمد در تاریخ نگاری رسمی بدانها کمترین اشاره‌ها می‌شود) بعنوان اولین کنفدراسیون بزرگ شناخته شده‌ی تاریخ می‌توان اشاره نمود.

^{۶۰} Medes

^{۶۱} Parthians

در عصر مدرن امروزی شاید شناخته‌شده‌ترین کشوری که در شکل یک کنفدراسیون، اداره و دارای پیشوند کنفدراسیون در نام رسمی خود می‌باشد، کشور سوئیس است که از طریق کانتونها و تعدد همه‌پرسی‌های سالانه اصطکاک میان تنوعات گوناگون ملی و اتنیکیتی را پیرامون مسائل گوناگون به صفر رسانده است.

سوئیس کشوری آباد، مدرن، مرفه و صلح‌جو متشکل از چهار ملیت دارای حق حاکمیت ملی مستقل است که به ۲۶ کانتون مستقل و نزدیک به ۳۰۰۰ کمون (شهرداری) تقسیم شده است. کانتونها از جمعیت ۱۵،۰۰۰ تا ۱،۲۵۰،۰۰۰ در نوسانند و همه‌ی آنها با داشتن پایتخت، قانون اساسی، سیستم قضایی و پرچم مخصوص، دارای مقام و موقعیت برابر با یکدیگرند. در این کشور با چهار زبان رسمی که رومانش تنها ۱۵،۰۰۰ گویشور دارد، تنوعات ملی و اتنیکیتی، موقعیت برابر دریافت نموده‌اند.

شاید این یکی از بهترین مدل‌های موجود کنونی باشد، هرچند دارای نواقصی بوده و نتوانسته کل تبعیضات و ستمها را ریشه کن

کرده و حتی از لحاظ ساختاری نیز دارای پارادوکسهایی^{۶۲} می‌باشد که برای این کنفدراسیون مشکلاتی تعریفی ایجاد می‌کند؛ اما با وجود نواقصش با قدمت بیش از ۷۵۰ سال، بیطرفترین و آرامترین کشور جهان بوده است که آزادی و رفاه را در سطح بالایی برای شهروندان خود فراهم ساخته است.

کنفدراسیون روزآوا

روزآوا با موقعیت بسیار جداگانه از سوئیس و زایش در بطن بحران و جنگ داخلی سوریه با الهام گرفتن از کنفدراسیون ماد و خوانشی از کنفدراسیونهای موجود و مبنی قرار دادن ایده‌های متفکر کورد، عبدالله اوجلان، کنفدراسیون روزآوا را چندین مرحله ارتقا بخشیده و در جغرافیای بشدت خشک و بیابانی، جزیره‌ای امن برای ساکنان این منطقه بنیان گذاشته و درک و دریافت از رهایی و آزادی را به درجاتی بالاتر متعالی ساخته که رفاه و برابری را در حوزه‌های وسیعی گسترش دادند.

^{۶۲} Paradox'

هر چند از همان آغاز اقتدارگرایان این آزمون نوپا را تهدیدی جدی بر منافع و مصالح خود و حتی پیدایش آنرا تهدیدی بر موجودیت خود دیدند، اما این نطفه‌ی نوین رهایی، در مقابل هر تندبادی مقاومت کرد و با وجود وارد شدن آسیبهای جدی به آن، اما تاکنون توانسته‌اند با استفاده از استراتژی دفاع مشروع و ذاتی در مقابل تاریکترین نیروهای منطقه -ترکیه و اقمارش- قهرمانانه از موجودیت خود دفاع و داعش را که بمثابه‌ی نیروی سایه‌ی ارتش ترکیه عمل نموده است، تا مرز نابودی شکست دهند.

با هر نواقصی -که در واقع بازتاب شرایط جنگی موجود در روزآوا است- می‌توان آن را یک الگویا یک الهام حقیقی برای کنفدراسیون ایران تلقی کرده که رهایی و آزادی جنسیتی، ملی، طبقاتی را هدف خود قرار داده و عملاً برای برابری کامل در این حوزه‌ها گام جدی برداشته شده است.

روزآوا، الگوی دیگری از گذار نرم از استبداد و دیکتاتوری نظام فاشیستی بعث سوریه به تمدن اجتماع‌گرا است که ملت‌ها را بطور برابر در یک سیستم جامع و دربرگیرنده، همزیست ساخته و هیچکدام را با

توجیه اقلیت بودن نه تنها انکار ننموده، بلکه در مقام و موقعیت کاملاً تثبیت شده‌ی برابر قرار داده است. این بگونه‌ای است که این سیستم به بدیل یا آلترناتیوی برای نظام کنونی حاکم بر سوریه بدل گشته است.

ایران با الهام گرفتن از این الگو و سوئیس و کنفدراسیون تاریخی ماد^{۶۳}، می‌تواند بنیادهای ستم را برانداخته و بسوی یک تمدن اجتماع‌گرای خودگردان مشارکتی گام بردارد، که در آن هیچ نیروی اقتدارگرای فرصت‌طلب علم کردن نیابد.

مدل ایرانی

مدل ایرانی کنفدراسیون بر اساس مطالعه و خوانش دقیق از کنفدراسیون‌های تاریخی و موجود، نمی‌تواند مدلی قهقرایی، بلکه باید مدلی بغایت پیشرفته‌تر، اجتماع‌گراتر و اکولوژیک‌تر باشد. به این معنی که این مدل براساس مدل دموکراسی مشارکتی^{۶۴} بر پایه‌ی

^{۶۳} Median Confederacy

^{۶۴} Participatory Democracy

هولاکراسی^{۶۵} (مدیریت همگانی) باشد که در جوامع ما بطور سنتی به مثابه‌ی یک فرهنگ -در اشکال ابتدایی- وجود داشته است.

وجود متدلوژی مُدرن و پیشرفته‌ای ملزوم کار است که حضور و مشارکت همگانی را -بدون تبعیض- تضمین و در این راستا توانمندسازی شهروندان^{۶۶} همه‌ی جوامع را ممکن می‌گرداند، این امر اما کاملاً الزامی بوده و نیازمند برنامه‌های کلان و پروژه‌های وسیع است که خودآگاهی را در مدت زمان نه چندان طولانی به جامعه تزریق و در اعاده‌ی کرامت و بازسازی اراده‌ی پایمال شده‌شان یاری رسانده است.

در این مدل اداری، آرایش کنونی قدرت، منحل و حق حاکمیت یگانه و مطلق به هیچ ملتی به تنهایی اعطا نشده و تکرار شرایط کنونی که دیگر ملل کاملاً از این حق بی‌بهره باشند، ممکن نخواهد شد و تداوم این مدل از سیاست و حاکمیت نه تنها مجال نخواهد یافت، بلکه اصرار بر آن بسیار پر مخاطره است.

بر این اساس ساختار کنفدراسیون ایران، در بطن جنبش

^{۶۵} Holacracy

^{۶۶} Citizen Empowerment

خیابانی و مطابق با نیازهای ملل، جوامع و شهروندان، طراحی و مهندسی گشته و نیازمند مشارکت جنبشی برای استقرار آن است.

بر این پایه تقسیمات جغرافیایی و ژئوپلیتیک کنفدراسیون ایران در تطابق با این هدف و به گونه‌ای ابتدایی بعنوان یک سرآغاز طراحی و در روند پیشرفت این جنبش توسعه داده شده و به مدلی متعالی‌تر ارتقا می‌یابد.

ایران با مدل جدید کنفدراسیون بطور کامل تغییر چهره داده و از یک سرزمین استبدادزده‌ی ویران‌دارای حاکمیتی که صادرکننده‌ی ویرانی به کل منطقه است، به سرزمین آباد و الهام‌بخش صلح و دوستی در منطقه گذار می‌نماید.

جهانبینی مورد نیاز و راههای گذار از مدل استبدادی از نویسنده‌های همکار در همین شماره‌ی اول دانشنامه‌ی پُل، مسیر نظری و راهکاری کنفدراسیون ایران را از ابعاد دیگری به بررسی گذاشته‌اند که در یک مجموعه‌ی اولیه، چارچوب این کنفدراسیون را مشخص می‌سازد.

ویژگی‌های دیگری که در کنفدراسیون ایران قابل شهود خواهد

بود، از میان رفتن مرزهای بین شخصیت حقیقی و حقوقی^{۶۷} در جامعه است، یعنی شهروند بعنوان شخصیت حقیقی در قانون و دستگاه قضایی با شخصیت حقوقی برابر بوده که جالب‌بخش تقدم جامعه بر اقتصاد و تقدم انسان بر میهن است.

در این نوشتار و در قطعه‌های بعدی بطور اجمالی به بخشی از ساختار اداری کنفدراسیون ایران پرداخته شده و بخشهای دیگری که به متدلوژی محتوایی و راهکارهای عملی و قابل برآورد می‌پردازد در نوشتارهای آتی طرح و بررسی خواهند شد.

^{۶۷} Natural person & Juridical person



زنان و کنفدراسیون ایران

مردسالاری^{۶۸} هم در بافت اجتماعی و هم در ساختار سیاسی در ایران، پدیده‌ایست که بیوقفه قربانی‌های کلان اجتماعی گرفته‌است. پرداخت بهای مناسبات ستمگرانه‌ی اجتماعاتِ ناهمسان برای زن از موقعیت متباین و نابرابر، از ویژگی دخترانه‌اش در بزنگاه خانواده آغاز می‌گردد. او در نقش یاورِ کدبانو و در بسیاری مواقع خود کدبانو بخش مهمی از وظایف کار خانگی بویژه در نقش خدمتکارِ خانواده را بعهده می‌گیرد. همزمان با رشد سنی، در همان مقاطع اولیه‌ی نوجوانی، ویژگیهای زودرس زنانه‌اش نیز وسیله‌ای برای لذت جنسی

^{۶۸} Patriarchalism

مردان افسارگسیخته گشته و چه بسا مورد آزار جنسی و حتی انقیاد رابطه‌ی زناشویی شده است. سپس با ظهور در نقش همسر انجام امور خدماتی خانواده را بطور کامل بدوش کشیده و مزید بر آن حتی در کشتزارها نیز امور فلاح و کشاورزی مهم را انجام داده است.

زن به مثابه صرفاً همسر یک قربانی بزرگ است، ولی به مراتب دردناکتر در نقش مادر بزرگترین قربانیِ سببیت نظامها و طبقات بوده و این دردناکترین فصل موجودیت زن است که نقش مادر الزاما! ناچار بدان گشته که هم جنس مردِ مردسالار و جنس زنِ ستمدیده را تکثیر و در رابطه‌ی متخاصم این دو شاهد شدیدترین ستمها باشد. مادر اجباراً می‌بایست شاهد این باشد که فرزندان از جنس مردش به مردانِ مردسالار، مردانِ ستمگر، مردان جنگسالار^{۶۹} و سرباز بدل گشته که ستم و ددمنشی را در جامعه فراوری و بازتکثیر می‌نمودند و حال که مادر در این میان خود پیوسته ناظر و گواه مرگ فرزندان بوده که بمانند قربانیانِ مناسباتی بر اساس جنون خودکلان‌پنداری^{۷۰}

^{۶۹} Warlords

^{۷۰} Megalomania, Grandiose Delusions، نوعی جنون خودشیفتگی نارسیسیستی است که مبتلایان خود را انسانهای عظیم پنداشته که بر دیگران حق عظمت دارند. این خلل روانی پیشتر بعنوان یک مرض روانی تشخیص داده می‌شد.

فرقه‌ای از کهنسالانِ فرتوتِ آزمند و تشنه‌ی مال و زورِ مطلق^{۷۱} طعمه‌ی جنگ می‌گشتند. در این میان خود نیز هم در نقش مادر قربانی درندگی‌های جنگ گشته و نیز فرزندان دخترش در نقش تاراج جنگی یا دستاویز و بهانه‌ی سرگرمی و لذت جنگجویان بهای سنگینی می‌دادند که همچنان نیز چنین است.

همه‌ی مناسباتی که بیدادگری علیه زنان در آن بعنوان معیار و ارزش و هنجار جامعه گشته، بر پایه سلب اراده از زن بنیان نهاده شده است که از طریق آداب و رسوم و فرهنگ مردسالارانه، در قالب رژیم‌های پارادایماتیک^{۷۲} در بنیانهای ساختار فرهنگی و سیاسی جوامع نسل به نسل منتقل گشته‌اند.

در جوامع طبقاتی ذاتاً مردسالاری که زن نقش حمایتگر، مدیر و مادرانه‌ی طبیعی خود را از دست داده، توسط نظام حاکمه نقش مادرانه‌ی کاذبی برای او تعیین گشته و بدین ترتیب وی به عنوان دنبالچه همین مناسبات به بازتولید ستمگر و ستم‌دیده، فرادست و فرودست، و برده‌دار و برده مبدل گشته و امور بحران‌آفرین این چنینی

^{۷۱}. Omnipotence

^{۷۲} Paradigmatic Regime

بعنوان یک وظیفه‌ی اجتماعی و سیستماتیک بر دوش او نهاده شده است. در این میان خود و کودکانش همیشه آسیب‌پذیرترین این مناسبات بوده و بزرگترین خسارت را خود او داده است. فرزندانش هم در نقش بردگان مؤنث یا سربازان مذکر، مایه‌ی رنج و عذابش، و خود او نیز زندگی‌ش دستخوش دردناکترین شکنجه‌های روحی و روانی و حتی فیزیکی گشته است. این مزید بر استثمار برده‌گونه‌اش در همه‌ی نقش‌ها و استثمار جنسیتش در هر نقشی است که در آن زنانه ظاهر گشته؛ امری که در وضعیت واقعاً موجود که برای زن ناگزیراً تبدیل به تنها راه زیستن گشته است.

با این وضعیت و شرایط هزاران ساله که زن در آن بسر می‌برد، بدون تردید نمی‌توان این مهم را نیز از نظر دور داشت که نقش زن در تکامل جوامع بشری بسیار حیاتی بوده و زن بطبع سرشت مادرانه‌ی خویش در گردانش واحدهای سکونتی و اجتماعات بزرگتر توانایی خود را نشان داده است.

بشریت اکنون پنج هزار سال است که مدیریت مردسالارانه و انواع ددمنشی و ستمهای منتج از این سیستم را نیز تجربه نموده و

در عصر حاضر که در مدرنیته‌ی بشریت به اوج خود رسیده؛ اما هنوز سببیت بشر علیه خود از سوی سردمداران مدرنیته که در زیر لوای دموکراسی، آزادی و حقوق بشر مهندسی شده، بازتولید می‌گردد، تکثیر و اجرا می‌شود. این سیستم در واقع با هدف بازتولید چرخه‌ی اقتدارگرایی^{۷۳}-سودگرایی^{۷۴}-جنسیتگرایی^{۷۵}، با بهره‌گیری از ذهنیت‌سازی و تولید رژیم‌های فکری و پارادایماتیک از یک سو و برقراری نظام تولید استعمار، استثمار و بردگی مزدی از سوی دیگر، سیستم پارادایماتیک کنونی را تداوم می‌بخشند.

اکنون که جهان در مسیر پُرمخاطره‌ای قرار گرفته و جنگ و ستم، استعمار و استثمار ظرفیت بشر را لبریز نموده است، به سهولت می‌توان دید که بشریت به نقطه‌ی احتراق خود بشدت نزدیک و خاورمیانه از جمله ایران در منتهی‌الیه خط تماس با نقطه‌ی احتراق قرار داشته و بدون تردید با سرعت بیش‌تر رو به اعتلای انقلابی یا واژگونی خواهد رفت.

اکنون دیگر شرایط و وضعیت جهان بر فراز گسلی عظیم میان

^{۷۳} Authoritarianism

^{۷۴} Profitism

^{۷۵} Sexism

مدیریت مردانه و نیازهای بشر مدرن قرار گرفته و انقلاب اینبار نه تنها به تغییر شکل این سیستم یا تغییر عاملین آن، بلکه بر فراز تغییر بنیادین سیستم از مدیریت مردانه به مدیریت زنانه لنگر گرفته و عصر مردسالاری افسارگسیخته که هر بار و هر از گاهی در جامه‌ای ظاهر می‌شود، رو به پایان، و تاریخ به عصری جدید با جوامع بشری برابر با مدیریت زنانه گذار خواهد نمود و کنفدراسیون ایران نوک پیکان این روند تاریخی است که با ظهور دختران خیابان انقلاب و زنان آزاد نوروهای کوردستان قد علم نمود.

شاید بیشتر خرده‌گیری از مدیریت زنانه این باشد که فاقد توانایی مدیریت بوده و در صورت قرار گرفتن در رأس هرم قدرت، آن را تخریب می‌کند. اگر فقدان توانایی مدیریت را به مانند یک یاوه فاکتور بگیریم، آنچه می‌ماند نقش تخریبی آن بر سیستم مدیریت مردانه است، که نه تنها منفی نیست، بلکه باید آنرا یک دستاورد مهم و تاریخی انگاشت، و در نوع خود یک رسالت تاریخی غیر قابل منع است.

مدیریت زنانه صرفاً یک مدیریت با حضور زنان نبوده و این

حضور بنفسه مدیریت را زنانه نمی‌کند. چه بسا که بسیاری از زنان مردسالار در طول تاریخ معاصر جوامع مردسالار را اداره نموده و نه از زاویه‌ی ساختاری و نه محتوایی، آسیبی به این سیستم وارد نساخته، بلکه آنرا تقویت نموده و به آن انسجام بخشیده‌اند. نمونه‌های آن را هم‌هی آن رئیس‌جمهورها و نخست‌وزیرهای زنی است که با قرار گرفتن در رأس ریاست سیستماتیک مردسالار، قداست مادرانه‌ی خود را به اغما سپرده و خود تکتاز میدان سبعیت نظام طبقاتی و استبدادی گشتند.

از این گذشته، شایان ذکر است که شاخص اصلی مدیریت زنانه، نقش و خصلت مادرانه‌ی زن است که نقش بشرِ مخربِ سالارگونه و مهترصفت در مدیریت مردانه جای خود را به نقش پرستار، تیماردار و سازنده‌ی بشر در مدیریت زنانه واگذار می‌کند. در واقع مدیریت زنانه مدیریت را از خصلت مخرب زوده و آنرا با خصلت بنیادساز و آبادگر مزین می‌سازد و این راز مادری زن است.

جنبش خیابان با الهام گرفتن از مقاومت مادرانه‌ی دختران خیابان انقلاب و زنان و دختران پیکارگر روزآوا این حاجت را دریافته

است که گذار از یک سیستم استعمار-استبدادی به یک سیستم کنفدرال دادگرانه، بدون تغییر ماهیت مردسالانه‌ی سیستم مدیریتی به یک سیستم گردانشی خودسالار مادرانه برای گردانندگی جامعه و همبودگاهی پرستارگونه که سیستم نه وسیله‌ای برای اعمال اراده، بلکه نگهداری و تیمارخواری از شهروندان، جامعه و محیط زیست باشد، ممکن نیست.

پیشاهنگ چنین گذاری از سیستم مدیریت مهتر- و سالارگونه پیرسالاران مرد-محور به سیستم گردانش مادرانه و پرستارگونه، نیازمند وجود و نمود زن و روان مادرانه‌اش در شکل کاملاً طبیعی است که می‌تواند از طریق تغییر پارادایم، ستم و جنگ و تنش میان مردان مهتر را ریشه‌کن کند.

در مدیریت زنانه برابری و همسانی رسا و کامل، و بدون تبعیض زن و مرد -یک بدیهی مسلم و بی چون و چرا- خصلت بارز این مدیریت بوده که منتج به رهایی کامل زن از تمام مقیدات مردانه‌ای است که زندگی آزاد یک زن را در پارادایمی مردسالارانه با حصر و تنگنا روبرو می‌سازد. حضور زن با آن منش و سرشت مادرانه، نه یک

حضور سلبی و کنش‌پذیر، بلکه اساساً یک حضور پویا و کارآمد و مدبرانه با جلوه و نمودی رها، آزاد و آفرینشگر خواهد بود که این خود نوعی بازگشت به سرشت واقعی زن است که گوهر واقعی مدیریت مادرانه محسوب می‌شود.

کنفدراسیون ایران با این گوهر مادرانه‌ای که در بطن خود حمل می‌کند، شکل می‌گیرد و این بر خلاف مدل استعمار-استبداد مرکزگرایانه^{۷۶}، نه از مرکز به حواشی، بلکه مستقیماً از جوامع تشکیل دهنده آغاز به شکل‌گیری و سراسری می‌گردد. شایان ذکر است که قدرت نه در یک نیروی مرکزی، بلکه در جوامع تشکیل دهنده متمرکز و در داخل خود جوامع هم در مشارکت مستقیم مردم در امورات گردانشی جامعه و روندهای اتخاذ تصمیمات قرار می‌گیرد.

مادرانه ساختن این مدل به معنای فرودست‌سازیِ موقعیت مرد نبوده و برابری در حقوق و وظایف و مشارکت در امورات جامعه در قوانین اساسی یا قراردادهای اجتماعی جوامع منقوش و اجرایی خواهند شد. مادرانه بودن این سیستم از نظر معنایی برابر با زدودن

^{۷۶} Centralistic Authoritarian Colonialism

مردسالاریی در اشکال مختلف استبداد مرکزگرایانه^{۷۷}، استعمار
اشغالگرانه، نظام نارسسیستی طبقاتی و بردگی مزدی^{۷۸} خواهد بود؛
و با دادن موقعیت برتر به زن بیگانه است. به بیانی دیگر گذار از
سیستم فدرال به کنفدرال و از مرکزگرایی به مردمگرایی اکولوژیک
است.

^{۷۷} Centralistic Authoritarianism

^{۷۸} Waged slavery



منشور حقوق و وظایف در کنفدراسیون ایران

کنفدراسیون ایران نیازمند خطوط تمایزی با کنفدراسیون‌های دیگر است که بیانگر روند تکامل بیشتری از لحاظ نظری و عملی باشد. این ویژگی‌ها به گونه‌ای تعریفی از ماهیت واقعی این کنفدراسیون به ساکنان این جوامع نشان داده شده و افق اجتماعی و اقتصادی را به نمایش می‌گذارد.

این واقعیت را نباید از نظر دور داشت که تعریف واقعی از

عینیت این کنفدراسیون نیازمند آزمون آن در زمینه، بستر و میدان عملی آن است که می‌تواند شفافیت ساختاری و محتوایی آن را نشان بدهد، اما با این وجود بیان شاخص‌ها و تابعها و اشاعه‌ی آنها بصورت آگاهی همگانی، به تضمین اجرایی آن بگونه‌ای شفاف کمک سترگ خواهد نمود.

فرای این شاید گاه‌ها این منشور با محتوایی که حقوق و وظایف را در کنفدراسیون ایران تعیین می‌کند، پوپولیسم-نما ظاهر گردد، ولی نباید فراموش کرد که در همان سیستم‌های سرمایه-قدرت محور که مبتنی بر استثمار است، در بسیاری از کشورها بندهای رفاهی این منشور دهه‌هاست که در سیستم دولت رفاه ادغام گشته، و ابداء رؤیاهای دست نیافتنی نیستند. بویژه زمانی که کنفدراسیون ایران و کنفدراسیون‌های کشوری بر پایه‌های نظامی اگالیتاریانیستی، غیرسانترالیستی و غیرمیلیتاریستی تأسیس گردد، امکانات نه اینکی صرف ماجراجویی‌های نظامی و سیاسی-اقتصادی، بلکه صرف رشد و رفاه و توسعه گشته و بدیهی است که مطالبات زیر نیز به سهولت محقق گردند.

بر همین اساس ویژگی‌های کنفدراسیون ایران که شاخص تعیین کننده‌ی مناسبات و روابط درونی و خارجی هستند، در بندهای زیر فرمولبندی نمود:

۱. کنفدراسیون ایران در همه‌ی رده‌ها اگالیتاریانیستی^{۷۹}، با ساختار افقی و غیرسانترالیستی است.

۲. این کنفدراسیون، فاقد حکومت مرکزی، بلکه به مثابه‌ی نوعی اتحادیه‌ی کنفدراتیو ملل این سرزمین دارای یک پیمان‌نامه، کُنْگرس مشترک و سازمان‌های مشترک بوده که روابط داخلی و خارجی را تنظیم می‌نماید.

۳. تقسیمات جغرافیایی بر اساس تأسیس کنفدراسیونهای کشوری متشکل از دولت‌شهرها خواهد بود. کنفدراسیونهای کشوری بمانند کشورهای مستقل دارای حق حاکمیت ملی مطابق قوانین

^{۷۹} Egalitarianism، یا برابری‌خواهی به دکتترین یا دستگاه فکری اطلاق می‌شود که عزم بر برابری حقوقی افراد جامعه در همه ابعاد دارد. واژه‌ی اگالیتاریانیسم در ترمینولوژی سیاسی یک مفهوم تعریف شده است در واقع بمانند بسیاری دیگر از واژگان علمی بدون می‌بایست بدون ترجمه بمانند بسیاری از واژگان علمی وارد زبان فارسی می‌شد، اما صرفاً واژه‌های معادل آن بکار رفته است که بمانند مفهومیهای تعریف شده‌ی علمی کاربرد ندارند. از این رو عین خود مفهوم در متن بکار برده شده است.

بین‌المللی بوده و در کنفدراسیون ایران اتحاد ملل را متحقق خواهند ساخت.

۴. در کنفدراسیون ایران ملت رسمی و غیررسمی، کوچک و بزرگ ارزش معنایی نداشته و هیچ قدرتی بجز خود آن ملت رسمیت آنها را تعیین نمی‌کند. هر ملتی با هر کمیتی حتی اگر یک شهر یا یک روستا - نظیر تالش، نایین یا مسجد سلیمان - هم باشد، رسمیت ملی داشته و بزرگ محسوب گشته و حق صیانت ملی دارد.

۵. دولت‌شهرها داوطلبانه به کنفدراسیون‌های کشوری پیوسته و دولت‌شهرهای چندملیتی حق تابعیت چندگانه دارند. شهروندان دولت‌شهرهای چندملیتی نیز دارای حق تابعیت چندملیتی بوده و برپایه‌ی همزیستی مسالمت‌آمیز در اداره‌ی دولت‌شهرها حقوق برابر داشته و بعنوان ملیتهای برابر فارغ از اکثریت و اقلیت رسمیت حقوقی کامل دارند.

۶. هر کدام از کشورهای کنفدراسیون ایران دارای قانون اساسی، شورای کشوری و کمیسیون‌های مورد نیاز، دستگاه قضایی مستقل و کاملاً غیرسیاسی، پرچم منحصر به فرد خود می‌باشند. بر

این مبنا هر یک از کشورها از مصونیت کامل و غیرقابل پایمال برخوردار خواهند بود.

۷. کشورهای متحد در کنفدراسیون ایران علاوه بر اینکه دارای سیستم دفاعی-نظامی مستقل هستند، دارای یک پیمان سیستماتیک صرفاً دفاعی بوده که امنیت همهی اعضای آنرا تأمین می‌نماید، بدون اینکه حق نقض صیانت ملی هیچکدام از اعضایش را داشته باشد.

۸. امورات دولت‌شهرها در بالاترین حد استقلال منطقه‌ای با پروژه‌های دانش‌محور و مبتنی بر متدولوژی مشارکتی مردمی اداره می‌شوند.

۹. بنیاد سیستم اداری کلیت نظام کنفدراسیون ایران خودسالاری مشارکتی و هولاکراسی دانش-محور (مدیریت دانش-محور همگانی) با ماهیت مادرتبار جایگزین دموکراسی نیابتی و بوروکراسی فراتوده‌ای خواهد نمود و از این طریق اداره می‌شود.

۱۰. شالوده‌ی اقتصادی کنفدراسیون، اقتصاد اکولوژیک غیرطبقاتی، غیراستعماری و عاری از کار مزدی در عالی‌ترین فرمت اگالیتاریانیستی خواهد بود.

۱۱. نقش زنان در کنفدراسیون ایران نقش اصلی بوده و مدیریت مادرتبار یکی از شالوده‌های برابری جنسیتی بوده که از بروز ماهیت مردسالارانه در کنفدراسیون ایران جلوگیری خواهد نمود.

۱۲. کنفدراسیون ایران علاوه بر تأکید بر آزادی اعتقادات به گونه‌ی فرهنگی، اما نظامی کاملاً سکولار بوده و از تلفیق مذهب هم از لحاظ ساختاری و هم محتوایی در روابط و مناسبات اداری و قانونی نظام کنفدراسیون جلوگیری خواهد نمود.

۱۳. کنفدراسیون ایران فاقد ارتش یا نیروی نظامی مرکزی، واحد پول مرکزی و زبان رسمی است. هر گونه اشتراکی در این حوزه‌ها منوط بر رعایت استقلال کشورهای تشکیل‌دهنده‌ی کنفدراسیون خواهد بود.

۱۴. کلیه روابط درونی و بیرونی ملل کنفدراسیون ایران عاری از هر گونه سیاست هیپوکرتیک معاصر با گرایش متعارف قدرتمدار و سرمایه-محور، اما بر اساس مراودات مبنی بر همبستگی و صمیمیت با شفافیت کامل و عمیقاً دانش‌مدار خواهد بود.

۱۵. کنفدراسیون ایران نه تنها انسان-محور، بلکه عمیقاً

اکولوژیک بوده و بلکه دارای برنامه‌های زیست-محیطی و حیات وحش و حیوانات و شکوفایی رابطه‌ی هارمونیک آنها با جوامع انسانی بطور پایه‌ای و ریشه‌ای کوشا و برنامه‌مند خواهد بود.

۱۶. در کنفدراسیون ایران هر گونه اجحافات‌ی علیه گرایش‌ات مبتنی بر جنسیت و گرایش‌ات جنسی غیرجنایی^{۸۰} فاقد رسمیت و مشروعیت بوده و جوامع با خویشتن‌داری با آنها مدارا خواهند نمود.

۱۷. کودکان جوامع در تاریخ معاصر با فراز و نشیب‌های فراوان مواجه و پیدایش و رشد آنها از بدو تولد با بی‌توجهی به حقوق و ارزش واقعیشان روبرو گردیده. لذا شرایط رشد آنها با کودک‌آزاری و اجحافات بی‌حد و مرز همراه بوده است. کنفدراسیون ایران ضامن شادترین و سالمترین فضا و محیط پیدایش، پرورش و رشد کودکان بوده و هرگونه شرایط نامتناسب با استانداردهای جهانی و حتی برتر بلافاصله الغاء می‌گردد.

۱۸. بحران مسکن در جوامع ایران، با پروژه‌های مسکن‌سازی کلان حل و نظام گردانشی جوامع مسئولیت غیر قابل گریز در ساخت

^{۸۰} گرایش‌ات جنسی که مبتنی بر اراده‌ی آزاد و داوطلبانه‌ی افراد است. گرایش‌اتی نظیر پدوفیلی، زئوفیلی، نکروفیلی و هر گرایش دیگری مبتنی بر جبر، عدم بلوغ یا فریب و نیرنگ جنایی محسوب می‌گردد.

و تهیه مسکن مناسب و استاندارد برای همهی افراد جامعه را بر دوش دارد. مالکیت شش دانگ و عاری از وام واحدهای مسکونی بعنوان حقوق اولیه و بدون هیچ چشمداشتی به ساکن آن واگذار خواهد شد.

۱۹. سرزمین‌های ایران توان تهیه نان برای همهی ساکنین این جغرافیا را به وفور دارند. همهی برنامه‌های اقتصادی خرد و کلان جوامع باید عاری از معادلاتی باشند که مخل کیفیت خوراکی و تغذیه‌ای ساکنان جوامع شود. شکوفایی شرایط امکانات غذایی با برترین کیفیت باید در صدر همهی برنامه‌ها و پروژه‌هایی باشد که کمابیش به امورات تغذیه‌ای مربوط است.

۲۰. نظام گردانشی جوامع موظف و مکلف به تهیه امکان کار اجتماعا لازم برای همهی افراد آماده به کار است. در مقابل بهره‌مندی از امکانات برابر در جامعه مشروط بر شرکت داوطلبانه در نظام کار اجتماعا لازم می‌باشد. نظام جوامع مکلفند، به افراد داوطلبی که امکان شرکت در کار اجتماعا لازم برایشان فراهم نگشته است، امکانات معیشتی برابر فراهم نماید.

۲۱. بهداشت و درمان رایگان و نامحدود حق مسلم هر فردی در

جامعه است. رشد و توسعه‌ی درمان و بهداشت و ارائه‌ی خدمات بهداشتی و درمانی رایگان مسئولیت ناگزیر نظام گردانشی جوامع می‌باشد.

۲۲. تحصیل، آموزش و پرورش در تمام رده‌ها و از مهد کودک تا متعالی‌ترین سطح حق هر فردی بوده و نظام گردانشی جوامع موظف و مکلف به تأمین حقوق کامل، برابر و رایگان آن می‌باشد. نظام همچنین مکلف است که محیط‌های آموزش و پرورش را بازسازی و پاکسازی نموده، و هرگونه ماتریال و متدلوژی غیرعلمی را از محیط‌های آکادمیک زدوده و سطح علمی مهد کودک، مدارس و دانشگاه‌ها را به عالیترین سطح علمی و ستاندارد جهان برسانند. تمام محتوای غیرعلمی محیط‌های دانشگاهی که بواسطه‌ی حاکمیت دینی و استبدادی بر دانشگاه‌ها تحمیل شده است، نیازمند به پاکسازی می‌باشد.

۲۳. جوامع مکلف به تأمین و توسعه‌ی شبکه‌های وسیع و رایگان حمل و نقل عمومی بوده و استفاده‌ی رایگان و نامحدود از آن حق مسلم همه‌ی افراد جامعه بوده و فارغ از اینکه استفاده از آن جهت

امور ایام و ذهاب مرتبط با مناسبات کار باشد.

۲۴. نظام گردانشی جوامع مکلف به تأمین امکانات کامل تفریحی، هنری، فرهنگی و شادی‌آفرین بوده و استفاده‌ی رایگان و عاری از هرگونه تبعیض از آنها حق مسلم همه‌ی افراد جامعه می‌باشد.

۲۵. در خاتمه نظام گردانشی جوامع مبتنی بر همپوشانی مجامع عمومی دانشگاه‌ها و مجامع عمومی دولت‌شهرها تأسیس و نظام گردانشی پر پایه‌ی پروژه‌های دانش‌محور و علمی از جانب مجامع عمومی دانشگاه‌ها، سیستم اجرایی مجامع عمومی دولت‌شهرها و کنفدراسیون‌های کشوری پایه‌گذاری می‌شود. نظام گردانشی جوامع بطور کامل دانش‌سالار بوده و عاری از هرگونه تحزب، سیاست‌سالاری، و سرمایه‌سالاری خواهد بود.



تشکیل کنفدراسیونهای کشوری

بنا بر بند سوم منشور حقوق و وظایف در فصل پنجم مانیفست کنفدراسیون ایران، کنفدراسیون‌های مستقل کشوری کنفدراسیون ایران را تحقق خواهند بخشید. در بند دوم نیز بر عدم وجود دولت مرکزی در کنفدراسیون ایران و بافت اتحادیه‌ای آن تأکید شده که مطابق بند اول باید به شیوهی اگالیتاریانیستی، غیرسانترالیستی و با ساختار افقی باشد. حال با تأکید بر این مهم، پرداختن به چگونگی شکل‌گیری و تأسیس کنفدراسیونهای کشوری و تعریف مفهومی آنها بیش از پیش ضرورت می‌یابد. بر این اساس به تعریف و توضیح آنها

پرداخته می‌شود.

سرزمین ایران همچنان که پیشتر ذکر شد بطور موزائی‌کوار و گُردوری با جوامع گوناگون که هریک دارای هویت خاص و منحصر بفرد خود هستند، تقسیم شده است. مانیفست بر رسمیت و مشروعیت همه‌ی این جوامع و هویت آنها، فارغ از کمیتشان تأکید داشته، و مصونیت آنها را در مقابل هر گونه تعرض مبتنی بر ذهنیت اکثریت- اقلیت تأمین می‌نماید. رسمیت بخشیدن به هویت و استقلال جوامع، منوط بر اعطای آن از جانب دولت مرکزی یا هر دستگاه و نهاد سانترالیستی دیگری نیست، بلکه حق طبیعی و کیهانی آنها بوده و ایشان محق می‌باشند که جامعه خود را بدون هیچ دخالتی از بیرون، سازماندهی نموده و بطور داوطلبانه در کنفدراسیون ایران به مثابه‌ی عضوی از یک اتحادیه شرکت جویند.

جوامع ایران دارای هویت‌های گوناگون بوده که ضمن تأکید بر آزادی شکلگیری جوامع جدید حول هویت‌های نو یا خاص، برای تشکیل کنفدراسیون‌های کشوری، ابتدا به ساکن، هویت‌های ملی سنگ بنای این شکلگیری محسوب می‌گردد.

کنفدراسیون‌های کشوری در واقع جوامع مستقل دارای حق حاکمیت و صیانت ملی هستند که مطابق قوانین بین‌المللی بعنوان یک کشور مستقل موجودیت یافته و امورات کشوری خود را مستقلاً اداره می‌نمایند. بر اساس این اصل غیر قابل نقض، خطوط کلی کنفدراسیونهای کشوری و طریقه‌ی گذار به آنها در بندهای زیر بطور خلاصه مدون می‌گردد.

پیش از این نیازمند یک بازتعریف کلی از مقوله‌ی دولت خواهیم بود که در اینجا جمهوری دموکراتیکش می‌نامیم. مطابق درک ما مجدداً پیرامون کنفدراسیون ایران در این متن بطور ضمنی شفاف‌سازی لازم است:

در متون این مانیفست دولت منسوب به کنفدراسیون، همان دولت اقتدارگرایی استیلاگر سیاسی دارای قوه‌های مقننه، قضایی، اجرایی و قهریه نبوده، که با تحمیل سیستم مشارکت نیابتی جامعه را از اراده‌ی خویش محروم ساخته و بر آن اعمال اراده می‌نماید؛ بلکه دولت به سیستم گردانشی/ مدیریتی جامعه اطلاق می‌شود که از منظر ما با مشارکت مستقیم و همگانی خود توده‌ها تشکیل و اداره شده و فاقد

سیستم مدیریت نیابتی و قوه‌های سه‌گانه و قهریه بوده، اما بر پایه خودسالاری مشارکتی تأسیس و از طریق مجامع عمومی و نظام گردانشی شورایی در دولت‌شهرها اداره می‌گردند و در یک کنفدراسیون سراسری بصورت یک کشور مستقل، متحد می‌گردند.

خطوط کلی:

۱. مبانی اصولی متدیک

هر یک از کنفدراسیون‌های کشوری از نیروی توده‌ها و طبقه و اقشار زیرین هر یک از جوامع تشکیل شده، که بدون مشارکت طبقه‌ی ستمگر و استثمارگر و با استفاده از متدهای مشارکتی هم در روند پروسه‌ی رهایی و تشکیل جمهوری موازی جهت‌گذار، و هم در روند پروسه‌ی شکلگیری کنفدراسیون‌ها بطور مستقل و مجزا، تأسیس می‌گردند. متدلوژی غیرسانترالیستی و اما اگالیتاریانیستی، مشارکتی است.

۲. تشکیل جمهوری دموکراتیک موازی

گام دوم گذار از شرایط کنونی اشغال و استعمار به کنفدراسیون کشوری از طریق تشکیل جمهوری های دموکراتیک موازی ملل رهایی طلب، با خصلت و کارکرد رهایی بخش، جهت اجرایی نمودن نقشه راه گذار، یا به عبارت دیگر تشکیل جمهوری دموکراتیک به موازات حاکمیت اشغالگر موجود است که تلاش می کند با گستراندن حیطه نفوذ اجتماعی خود، مؤسسات و بنگاه های حاکمیت فعلی را تضعیف و تخریب کرده و در سرزمین اشغالی کنفدراسیون کشوری مستقل تشکیل دهد.

جهت تشکیل جمهوری های دموکراتیک موازی مورد نظر، «انجمن ملل رهایی طلب» تشکیل شده و نقشه راه رهایی از طریق تأسیس دولت های موازی که دولت شهرها را سازمان می دهند، اجرایی می گردد.

۳. بسترسازی

گام سوم بررسی و جستجوی قابلیت اجرایی پروژه های دولت گذار، جهت بسترسازی و ایجاد پتانسیل بالقوهی پروژه های

کنفدراسیونهای مستقل در کوردستان، بلوچستان، لورستان، آذربایجان، احواز، گیلان، مازندران، کوردستان شرقی (خوارسان) ترکمن صحرا، تالش، تاتستان، تهران چند ملیتی، سرزمینهای قشقایی، نایین و همهی جوامع کوچکتری است با هویت ملی و زبانی مستقل، که سنگ بنای تشکیل کنفدراسیون ایران قرار می‌گیرند.

قوم فارس بعنوان قوم حاکم بر ملل دیگر، تحت ستم ملی قرار ندارد و از این رو حضور آنها در «انجمن ملل رهایی‌طلب» غیرضروری بوده، اما نمایندگان کنفدراسیون طلب آنها می‌توانند در برخی از کنفرانس‌ها بعنوان مهمان ناظر و همکار در صورت تفاهم عمومی اعضاء حضور یابند.

۴. قانون اساسی

به موازات تشکیل جمهوری‌های دموکراتیک موازی برای گذار به کنفدراسیون مستقل، تلاش برای تدوین قانون اساسی هر کدام از کنفدراسیون‌های کشوری مستقل نیز بطور جداگانه توسط هیئت مؤسسان منتخب از سوی «کنفرانس‌های میهنی» آغاز می‌گردد.

۵. ایجاد تابعیت‌های ملی جدید

در همان سرآغاز تشکیل جمهوری‌های دموکراتیک موازی، روند ایجاد تابعیت ملی جدید در اولویت قرار گرفته و تابعیت دولت اشغالگر منسوخ اعلام می‌گردد. جمهوری‌های دموکراتیک موازی و کنفدراسیون‌ها برای بازسازی تابعیت ملی واقعی باید پروژه‌های پارادایم‌سازی هویتی را طراحی و اجرا کنند و افراد جوامع رهایی‌طلب از نظر ذهنی، روحی و روانی و شخصیتی، خود را برای تقبل هویت بازسازی شده آماده کرده، شخصیت نوین ملی را پرورش داده و آن را جایگزین هویت و پارادایم شخصیتی منسوخ نمایند.

۶. تغییر فرمانبرداری از اشغالگر به جمهوری‌های

موازی

هر فرد ساکن و مقیم یک کنفدراسیون کشوری تنها در مقابل قانون اساسی آن کنفدراسیون مستقل مسئول و پاسخگو بوده، و هیچگونه حق یا وظیفه‌ی فرمانبرداری از قوانین و اوامر و نظم دولت اشغالگر را ندارد. دولت اشغالگر از طریق فرمانبردار ساختن افراد

یک جامعه در مقابل قانونمندی اشغالگرانه‌اش حاکمیت خود را بر جوامع مستعمره اعمال می‌دارد. تغییر جهت این فرمانبرداری از اشغالگر به جمهوری دموکراتیک موازی اهمیت حیاتی دارد، و برای تحقق این امر بطور زیربنایی پارادایم‌سازی صورت خواهد گرفت.

۷. برابری هویتی

همه افراد با تعلق ملی و زبانی مجزا از هویت غالب، دارای حقوق برابر و کاملاً بدون تبعیض در تمام سطوح بوده، جامعه موظف به تأمین تسهیلات ویژه برای آنان جهت حفظ زبان و فرهنگشان و مشارکت در همه‌ی سطوح جامعه است. هرگونه تبعیض و ستم علیه دیگر هویت‌ها جرم محسوب شده و فاقد مصونیت قانونی خواهد بود.

جهت مثال در کوردستان همه‌ی گویش‌های کوردی و زبانهای غیرکوردی رسمیت اداری و اجتماعی داشته، و آموزش و پرورش با همه‌ی گویش‌های زبان کوردی و زبانهای غیرکوردی حتی با یک گویشور رسمیت دارد. کنفدراسیون مستقل کوردستان در مقابل اجرای آن مسئول بوده و حق سرپیچی ندارد. هیچ زبان و گویشی در

کوردستان فاقد رسمیت نیست و همه‌ی آنها با هر وسعت و اندازه‌ای دارای احترام، ارزش و کرامت برابرند و هیچکدام تحت هیچ بهانه و توجیهی بر دیگری حق برتری ندارد.

۸. جایگاه غیرپایمال آزادی

جمهوری دموکراتیک موازی و کنفدراسیون مستقل کشوری، یک سیستم گردانشی بر مبنای ذاتی‌ترین و طبیعی‌ترین آزادی‌های بشری خواهد بود؛ به این معنی که نه دولت، نه جامعه و نه هیچ شخصی حق پایمال نمودن هیچگونه آزادی افراد جامعه‌ی خودی یا غیر خودی را ندارند. جوامع نوین باید عاری از هر گونه تبعیض و ستمی اعم از اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و جنسیتی باشند، و ستم طبقاتی و بردگی مزدی غیرقانونی خواهند بود. نظام اقتصادی تولیدی متعلق به کل جامعه است.

۹. جایگاه مردم در جمهوری‌های موازی و

کنفدراسیون‌ها

جمهوری‌های دموکراتیک موازی و کنفدراسیون‌های کشوری، نه دستگاه‌های اقتدارگرای حکومتی حاکم بر جوامع، بلکه خود جامعه بوده که به شکلی خودسازمان‌یافته موجودیت داشته و بصورت همگانی و مشارکتی امورات اجتماعی خود را بطور مستقل و تنها در راستای منافع و مصالح همگانی خود جامعه اداره می‌نمایند؛ غیر از آن هیچ نوع معنای وجودی دیگری ندارد. از این رو جمهوری‌های موازی و کنفدراسیون‌ها خادم و کارگزار مردم و جامعه بوده و حق داشتن هیچگونه بنگاه و دستگاه اعمال خشونت را نداشته و اعمال هر نوع خشونتی به مردم جرم محسوب گشته، و خاطیان در مقابل اجرای قانون و عدالت هیچگونه مصونیتی ندارند.

۱۰. تسلیح همگانی در جوامع

جوامع در مقابل هر گونه تعرض حکومت که بر آنها اعمال اراده نموده و با قوانین و مؤسسات خود حاکمیت خود را بر آنها تحمیل نمایند، حق دفاع مشروع داشته و در این راستا جوامع نیازمند تشکیل مکانیسم دفاعی خویش از طریق تسلیح و آموزش نظامی همگانی

می‌باشند. تسلیح همگانی تا زمان برطرف گشتن تهدیدات بر آزادی و حقوق اجتماعی افراد و جوامع، یک امر واجب و ضروری است.

۱۱. ترکیب جمهوری‌های موازی و کنفدراسیون‌ها

جمهوری‌های دموکراتیک موازی از توده‌های خود مردم تشکیل گشته و تنها تا زمانی اعتبار دارد که کنفدراسیون‌های کشوری - که خاستگاه آن مشارکت مستقیم خود توده‌های مردم بوده - قوام یابند. اما در این راستا، جمهوری دموکراتیک، همچون مرحله مقاومت اجتماعی برای ایجاد کنفدراسیون‌ها، برای منافع، رهایی، رفاه و سعادت همگانی مردم و جوامع کار و کوشش می‌نماید و نه اعضای آن. ساختار مدیریتی که در راستای این هدف کار و حرکت نکند فاقد اعتبار بوده و منحل اعلام می‌گردد.

۱۲. تضمین اراده‌ی مستقیم مردم و جوامع

برای تضمین وجودی اراده‌ی مستقیم مردم و جوامع در نظم مدیریتی نوین، کنفدراسیون‌ها از احراز دموکراسی نیابتی امتناع

نموده و خودسالاریی مشارکتی بر اساس حق مشارکت همگانی در دولت و امورات مربوطه آن را پایه‌ریزی نموده که بر اساس آن هر شهروندان در قامت جمعی و فردی حق معرفی ایده و پروژه در عالی‌ترین سطوح اداری را داشته و مدیریت اجتماعی در مقابل دریافت و بررسی بدون تبعیض آنها موظف به مسئولیت و تواضع است.

۱۳. مدل جمهوری‌های دموکراتیک موازی و

کنفدراسیون‌ها

مدل کنفدراسیون مستقل یک مدل شورایی است با این معنی که با تلفیقی از الگوبرداری از کشور سوئیس و کنفدراسیون‌های تاریخی موجود بصورت یک کنفدراسیون تشکیل‌یافته از شوراهای محلی و دولت‌شهرهایی (معادل کانتون‌های سوئیس) بوده که دارای استقلال داخلی هستند، اما در سطح سراسری مطابق قانون اساسی کنفدراسیون مستقل کشوری بمتاب‌ه‌ی یک کلیت واحد و سهم در حق حاکمیت ملی مشترک عمل می‌نمایند. کنفدراسیون‌های کشوری

مستقل به گونه‌ای غیرحزبی و فراحزبی تشکیل و همان گونه نیز خواهد ماند. بدین معنا که احزاب در نظام مدیریتی نوین نمایندگی نخواهند شد. این نظام‌ها کاملاً شورایی یا به عبارتی دیگر مردمی بوده و بر همین اساس مشارکت در آن تحت لوای استاتوس حزبی منتفی است. احزاب به مثابه‌ی نهادهای سیاسی، اما فاقد حق قدرت سیاسی، رسمیت خواهند داشت. ایشان برخلاف نظام تمدنی کاپیتالیستی و غیر دموکراتیک از مناسبات مدیریتی به مثابه یک حزب بیرون خواهند ماند؛ اگر چه می‌توانند به مثابه تشکلهای غیرانتفاعی به بقای خویش ادامه دهند.

۱۴. استعمارزدایی و تحقق استقلال ملل

بنا به تعریف ما ملل رهایی‌طلب نه قوم، بلکه ملل مستعمره بوده که دارای حق استفاده از همه‌ی روش‌های مبارزاتی برای رسیدن به استقلال و حق حاکمیت ملی می‌باشند. پس از رهایی کشورهای خود باید حق حاکمیت ملی آنها مطابق قوانین بین‌الملل مورد احترام قرارگیرد و بعنوان یک کشور مستقل دارای حق تعیین سرنوشت از

جانب خود آن جوامع باشد. هیچ کشور یا دولت مجاور و غیر مجاور حق حمله، تجاوز یا دخالت در امور آن ملل را ندارد. حق تعیین سرنوشت مفهومی که از جانب اشغالگران و استعمارگران فاسد گذشته است، نه امری نازلتر از استقلال و حق حاکمیت ملی، بلکه امری مربوط به چگونگی اداره‌ی جامعه پس از احراز استقلال و حق حاکمیت ملی می‌باشد.



مانیفست کنفدراسیون ایران، ترها و

آنتی‌ترها

مانیفست کنفدراسیون ایران، گشایشی است برای هموارسازی مسیر تکوین پروژه‌های نوین، که جامعه را دگرگون ساخته و بنیان‌های مدیریتی سازگار با انسان عصر جدید را در جامعه متحقق می‌سازد. لذا جهت ارتقای آن به پروژه‌های اجرایی، لازم است که بر جوانب و ابعاد بیشتری از آن پرتواندازی شود.

ترهای حاضر تلاشی است جهت روشن‌سازی وسیع‌تر مبانی تئوریک ایده‌ی کنفدراسیون ایران ب‌مثابه‌ی یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر، عمق بخشیدن بیشتر به این ایده، و همچنین کالبدشکافی پایه و

ریشه‌های نظری آن برای امکان پراکتیزه شدنش، و نیز باز نمودن فرجه‌ای هرچند کوچک اما مهم در جهت آسیب‌شناسی وضعیت جوامع و شرایط روحی و روانی افراد، تا بستر واقعی آن مورد بررسی قرار گیرد.

۱. استعمار

قرن: استعمار انگلیس جهت استیلا بر منابع نفتی و طبیعی فلات ایران از طریق منقرض ساختن قاجاریان و غلبه ساختن قوم فارس بر ملل ساکن این فلات طی جنگ‌های خونین و ژنوسایدهای وسیع، سرزمین ملل مختلف را اشغال کرده، و حق حاکمیت ملی آنها را منقضی ساخت، و برای تأسیس نظامی استعماری و استبداد منطقه‌ای، دست به اقداماتی از جمله همگون‌سازی و یونیفورم اجباری، تأسیس مدارس و ادارات و مؤسسات استعماری و یغماگرانه، و ایرانی‌سازی و آسیمیلیاسیون و هویت‌سازی جعلی و مزورانه زد تا سیستم خسروانی را از نوع شاهنشاهی همایونی در جهت خدمت به سیاست‌های استعماریش بنا نهد.

آنتی‌تز: استقرار نظام‌های مبتنی بر استعمار با وجود مقاومت از سوی جوامع، همواره با سرکوب، ستم و اجحاف همراه بوده است. اگر چه سرکوب فیزیکی هم عملاً برای دوره‌های مشخصی کارساز بوده، اما بازیافت انگیزه‌های ضداستعماری به عنوان منشاء زایش مجدد جنبش‌های رهایی طلبانه، همواره به صورت گرایش‌های زیرزمینی در جامعه موجود بوده، و میل به بروز داشته‌اند.

سنتز: از آنجا که قدرت واقعی نزد جامعه‌ی متحد بوده و رهایی در گرو مربع آگاهی، آزادگی، اتحاد و عملگرایی است، و جامعه نیز همواره در تکاپوی مستمر، و ناگزیر به افت و خیز بوده، پس با رونق یافتن این مربع، قدرت محکوم به تمرکزگریزی و بازگشت به جامعه گشته، و سپس استعمار محکوم به نابودی است. مانیفست کنفدراسیون ایران در فصل ششم خود، تأکید بر استعمارزدایی داشته و جنبش‌هایی که بر تشکیل کنفدراسیون ایران تأکید دارند در بطن خود خصلتی ضداستعماری دارند.

۲. هویت‌سازی

تز: استعمار انگلیس با نامگذاری دیکتاتور این نظام با نام دودمانی «پهلوی»، و نسبت دادن تاریخ این نظام به حاکمیت موهوم هخامنشی، و ادعای دروغین امپراتوری جهان‌گستر، و تاریخ‌سازی ساختگی که با ایدئولوژی پان‌ایرانیسم^{۸۱}، اکسپانسیون‌نیستی^{۸۲}، توتالیتار و مرکزگرا عجین گشته بود، هویت‌های ملی واقعی منطقه را نقض و انکار و مضمحل ساخت، و هویت‌های دروغین را بر اساس نام جعلی کشورهای ساختگی همچون ایران، عراق، ترکیه، سوریه و ... رسمیت بخشید. انتخاب آگاهانه‌ی زبانی به شدت آسیمیله شده مانند

^{۸۱}. واقعیت پان‌ایرانیسم اساس بر اساس توهم است. حقایق مسئله این است که زبانی به نام زبان ایرانی وجود نداشته و بر همین اساس، زبانی هم با نام زبان ایرانی وجود ندارد. حقیقت این است که پان‌فارس‌ها به منظور تحریف هویت ملل تحت سلطه‌ی خود به این هویت ساختگی (از سوی استعمارگران اروپایی) دامن زده و هویت‌های ملی راستین را مضمحل می‌سازند. ایدئولوژی برتری‌طلبی ایرانی اساسا مبتنی بر یک هویتی سیاسی ساختگی است که هیچ زبان و ملتی را نمایندگی نمی‌کند. زبانی به نام ایرانی وجود ندارد و بر همین اساس ملتی هم بنام ایران نیز وجود ندارد. در واقع این گرایش اقتدار‌گرای پان‌فارس است که خود را به عنوان ملت ایران معرفی کرده و با غرق شدن در توهم خودبرتری‌بینی با تسخیر میهن ملل دیگر و سلب آزادی و حقوق و هویت ملی آنها، رویای احیای امپراتوری الهام‌گفته از هخامنشیان را می‌بینند.

^{۸۲}. توسعه‌طلبی، Expansionism، اکسپانسیون‌نیسم مبتنی بر گرایش یا ایدئولوژی توسعه‌طلبانه‌ای است که دولت یا نیروی خاصی تمایل به گسترده‌تر ساختن حوزه اقتدار و نفوذ خود را خارج از مرزهای واقعی خود دارد. پان‌گرایان عمدتاً گرایش اکسپانسیون‌نیستی دارند، علاوه بر این که سیستم‌های سرمایه‌محور نیز گرایش به اکسپانسیون‌نیسم اقتصادی دارند به نحوی که حوزه‌های اقتصادی خود را هم از نظر استثمار بیشتر نیروی کار و هم نفوذ بازار توسعه می‌دهند. این توسعه‌گرای راز بقا آنبودها و توقف توسعه بمعنای بروز بحران‌های ویرانگریست که موجودیتشان را به نابودی می‌برد.

زبان فارسی^{۸۳}، گشایشی برای آسیمیله‌سازی زبان‌ها و فرهنگ‌هایی بود که توان مقابله با استعمار را داشتند.

آنتی‌تر: مقاومت در مقابل اِمحای سیستماتیکِ هویت‌های ملی، قومی و مذهبی، و نیز پیدایش جنبش‌های مقابله با آسیمیلاسیون زبان‌ها در زبان فارسی و تقابل با فرهنگ لمپنیستی غربگرا از سویی و با فرهنگ اسلامی دولتی از سوی دیگر، از طریق تبدیل شدن به حرکت‌های نقیض هویت اضمحلال‌گرانه‌ی ایرانی، فرهنگ‌های اصیل و زیبای منطقه را احیاء و بازسازی می‌نمایند که گزاره از پیدایش جنبش‌های هویت‌خواهی داشته که پروژه‌های هویت‌سازی استعماری را بشدت زیر و رو کرده، و با شکست و نتیجه‌ی معکوس یعنی نابودی هویت جعلی روبرو می‌سازد.

سنتر: پیدایش جنبش هویت‌خواهانه ملل تحت استعمار، بویژه در کوردستان، احواز و بلوچستان و راهگشایی برای دیگر جنبش‌های

^{۸۳} فارسی زبانی است بگونه‌ای با زبان عربی بطور عمده و زبان‌های ترکی و فرانسوی و انگلیسی درهم آمیخته است، که شاید نتوان ادعا نمود که یک زبان خالص هندواروپایی است. از این رو این بشدت پارادوکسال است که زبانی که خلوص زبانی آن بشدت مورد نقد است زبان رسمی جغرافیایی باشد، که ادعا می‌شود سرزمین آریایی‌ها است. این امر بر احتی مشروعیت زبان فارسی را بعنوان زبان رسمی به زیر سؤال برده و انگیزه انتخاب آن نیز در قرن گذشته مورد تردید است. زمانیکه انتخاب زبان فارسی به عنوان زبان رسمی و انتصاب فارس بعنوان قوم حال بر ملل این جغرافیا از جانب استعمار انگلیس، این گمانه را تقویت می‌کند که انگیزه آسیمیلاسیون ملل و جوامع داخل حوزه‌ی قدرت دولت-ملت جدید بنام ایران بوده است و لاغیر.

هویت‌خواهانه‌ی ضداستعماری، حرکت‌ها را به‌گونه‌ای جهت‌بخشیده است که همگرایی ملل را در یک کنفدراسیون موسوم به جغرافیای فلات ایران ضروری می‌سازد؛ این همگرایی مبنی بر اشتراکات فرهنگی-تاریخی، برای انقضای هویت‌ساختگی و نفی‌گرایانه‌ی ایرانی است. بازیابی هویت‌های مستقل پیرامون کنفدراسیون ایران حاصل همگرایی ملل با هویت مستقل، و تأکید بر لغو هویت‌های ساختگی است. الغای رسمیت‌زبانی میان ملل مشارک در کنفدراسیون ایران، به‌گونه‌ای نقض رابطه‌ی سلطه‌گری و سلطه‌پذیری میان ملل و کسب استقلال‌زبانی و فرهنگی و بازسازی هویت تخریب‌شده در دو سده‌ی گذشته است.

۳. نقض حاکمیت ملی

تز: استعمار انگلیس و دیگر استعمارگران اروپایی سرزمین‌های ملل را توسط نیروهای اجیر شده‌ی منطقه اشغال و تقسیم نموده و فوراً قرارداد غارتگرانه نفتی و دیگر فراورده‌های خام ملل دیگر را با دست‌نشانندگان خود امضاء کردند. سپس از آنها دولت‌های

استعمارگر، سانترالیستی و توتالیتیر، ولی سرسپرده را ترسیم کرده و مطابق قوانین و پیماننامه‌های بین‌المللی ساختگی خودشان به آنان رسمیت بخشیدند، و ملل را به این نیروهای سرسپرده و تبهکار واگذار، سپس از این طریق حق حاکمیت ملل اشغال شده را نقض و غیرقانونی ساختند.

آنتی‌تز: محرز است که سرکوب نتوانست نطفه‌ی گرایش ملی متمایل به احراز حق حاکمیت ملی در جوامع دارای هویت ملی مستقل را خفه سازد، که پیوسته گرایش ملی‌گرایانه را بازتولید می‌ساخت. بازتولید این گرایش و رشد آن تا حد شکلگیری گفتمان، حرکت و سپس جنبش نشان از این دارد که حاکمیت استعماری گذرا بوده، و تکوین و تکامل آن دیر یا زود در شرف وقوع است.

سنتر: از آنجا که مستعمرگی نقطه‌ی اشتراک ملل کثیری در یک جغرافیای مشخص است، بنابراین تقابل با استعمار نیز یک امر مشترک است. اتحاد ملل رهایی‌طلب و اجرای استراتژی‌های هماهنگ و سینرژیک^{۸۴} در جهت استعمارزدایی یک ضرورت عاجل برای تسریع

^{۸۴}. تشریک مساعی، هم‌نیروزی

روند رهایی ملل می‌باشد و در این راستا نقشه‌راه واحدی در آغاز لازم است که مبنی بر اصرار بر استعمارزدایی و رهایی ملی به گونه‌ای اگالیتاریانیستی باشد. مانیفست کنفدراسیون ایران به گونه‌ای بیانگر فرمولاسیونی است که استعمارزدایی و رهایی ملی و احراز حق حاکمیت ملی همه‌ی ملل پرجمعیت و کم‌جمعیت این جغرافیا را تدارک می‌بیند که استعمارگر مشترک دارند.

۴. فدرالیسم ادامه‌ی تاجداران و معممین

تذ: استعمار جهانی با جایگزین‌سازی نظام خسروانی نوع تاجدار^{۸۵} با نوع معممش^{۸۶}، سیاستهای استعمارگرانه‌اش را تداوم و تکوین بخشیده، و سیاستهایی را که اجرای آن با افق منطقه‌ای در چهارچوب حکومت پهلوی ناممکن بود را با پروژه‌ی جدیدشان یعنی معممین اجرا نمودند. اکنون که تاریخ مصرف نوع معممش به پایان رسیده است، بار دیگر در تلاش در تغییر فرمالیته‌ی آن و جایگزینی آن با نوع فدرال همان سیستم هستند.

^{۸۵}. شاه، اشاری به حکومت سلطنتی

^{۸۶}. عامه‌دار، اشاره به حاکمیت مذهبی آخوندها موسوم به جمهوری اسلامی ایران

آنتی‌تز: به همانگونه که در مقابل تاجداران و معممین مقاومت وجود دارد، در مقابل نوع فدرالیستی نظام خسروانی نیز مقاومت وجود دارد، که گرچه به طور سیستماتیک آلترناتیوگرایی نشده، اما نطفه‌ی مقاومت و ایجاد مانع برای تغییرات فرمالیته، جزئی و سطحی از طریق مطالبه‌ی تغییرات بنیادین از نظام خسروانی، همواره وجود داشته و فراتر از آن حیطه‌ی سازمان‌گرایی را درنوردیده و بصورت گرایش‌های اجتماعی ابراز وجود نموده‌اند.

سنتز: وجود گرایش‌های مقاومت‌جویانه و عدم تمکین جوامع به آلترناتیوهای فرادستان، خود خمیرمایه‌ی شکلگیری اندیشه‌های آلترناتیوجویانه نیز می‌باشد. سنت جستجوی جریان‌های سیاسی بدنبال آلترناتیوهای تقلیدی، باعث ایجاد گسست هم میان توده‌ها و جوامع، و هم جریان‌های سیاسی شده بود. کنفدراسیون ایران بمتابه‌ی آلترناتیوی متولد می‌شود که برآیند خود جوامع و حاصل جنبش واقعی برآمده از بطن آن بوده، و ناسخ آلترناتیوهای تزریقی و تقلیدی می‌باشد.

۵. اقتصاد استعماری و طبقاتی

تز: استعمارگران سیستم اقتصادی استعمارپذیر رو به خود، و استعمارگر رو به سرزمینهای اشغالی را با مناسبات تولیدی بشدت یغماگرانه و کاپیتالیستی تأسیس کردند و مردمان منطقه را به بردگی مزدی و بندگی زراعی مجبور ساختند. سپس با تزریق نارسیسیسم طبقاتی و فرهنگ مصرفگرایانه با تمایلات لوکسگرایی به جوامع، بنیانهای فرهنگ تولیدی سنتی بویژه در جوامع روستایی را مختل ساختند و با پایه‌گذاری فرهنگ اوریانیستی^{۸۷} برای کارمندسازی و کارگرسازی گسترده در جوامع، اقتصاد را وابسته ساختند؛ جامعه را بگونه‌ای طبقاتی کردند که شیوه و بهای خرید و فروش نیروی کار در کنترل خود آنها باقی ماند، و شیوه‌های مهار جوامع و سیستم حاکم بر آنها را در انحصار خود قرار دادند.

آنتی‌تز: گرایش به گریز از دایره‌ی اقتصاد سرمایه‌محور و قانونمندی‌ش از راه‌های مختلف همواره وجود داشته است؛ این راه‌ها در قالب بازمانده‌های اقتصاد کمونی در جوامع روستایی با خصلت کلکتیویستیش، مقاومت‌های کارگری، و بروز سابمُدلهای^{۸۸} اقتصادی

^{۸۷}. گرایش به زندگی شهری، Urbanism
^{۸۸}. Submodel، مدلی که زیرمجموعه‌ای از یک مدل بزرگتر است.

گوناگون در قیاس میکرو و نظیر آن دیده می‌شدند که همواره وجود منتالیت‌های زاگرسی و دیگر منتالیت‌های سرمایه‌ناپذیر را نمایان ساخته است. پر واضح است که در طول تاریخ بشر منتالیت‌های انسانی اجتماع‌گرای اَباندنس^{۸۹} - که روحیات کمونی انسان را تغذیه می‌نماید - همواره در مقابل منتالیت‌های سکرسیتی^{۹۰} نارسسیم طبقاتی^{۹۱} استثمارمحور قرار داشته که علیه برده‌داری نوین، زمینداری کلان، تجارت ارزی کلان، مصرف- و بازارگرایی، و مناسبات تولید مزدی و مشاغل مزدوری بوده و این نشان از ابدیت طبیعت‌گرایی این منتالیت‌ها دارد که به وسعت کثرت مطلق است.

سنتز: گرایش به پاسداری از اکوسیستمی که انسان بخش لاینفکی از آن است، و تکامل آن مشروط بر نگهداری از گوهر طبیعی آن، نیازمند تغییر پارادایم کار و تولید حاکم بر جوامع بشری معاصر است. تغییر پارادایم اقتصادی کار و تولید از سرمایه‌سالاری با تمام مشتقاتش، به پارادایم اکولوژیک (طبیعت-اجتماع) -محور یک ضرورت عاجل است طوریکه که متضمن رهایی بشر از نابودی موجودیت خود

۸۹. Abundance Mentality

۹۰. Scarcity Mentality

۹۱. Class Narcissism

از طریق تخریب اکوسیستم و محیط زیستش باشد. تنها با الغای کار مزدی و اعاده‌ی مدل اجتماع‌گرایانه‌ای از کار و تولید میتوان رویکرد قدرت-سرمایه‌شیفتگی را لغو کرد؛ بدین ترتیب حفظ و تداوم موجودیت جوامع تضمین می‌شود که مانیفست کنفدراسیون ایران مژده‌رسان رستاخیز عمل‌گرایانه‌ی این منتالیت‌هی اجتماع‌گرای نوع بشر علیه پارادایم نارسسیسیسم طبقاتی در مقیاس جغرافیای فلات ایران بوده، و برای وقوع این مهم به صورت بنیادین و جامع برای آن سیستم‌سازی می‌کند.

۶. نرتبّاری^{۹۲} و رویکرد مادررتبّاری تاریخی

تر: برای محروم ساختن جامعه از مدیریتی پویا، کارا و

^{۹۲}. از این رواج اصطلاح رایج مردسالاری استفاده نشده است که هویت جنسی مرد، خدشه‌دار نگردد. اگر در فرهنگ رایج بخش چشمگیری به نام مرد بودن به جامعه زنان ستم و اجحاف روا می‌دارند، اما مقابل آنها قشری نیز هستند که از مرد بودن و مردانگی خود تعریفی آزادمنشانه دارند که نه تنها ستم به زن را روا ندانسته و در آن شرکت نمی‌کنند، بلکه زنانگی را برابر با خلق زندگی، جامعه و فرهنگ دانسته، مدیریت مادرانه جامعه را رواتر، طبیعی‌تر و عادلانه‌تر می‌دانند. استفاده از نرتبّاری و نرسالاری بجای مردسالاری اساسا برای تبیین این رویکرد، بدون تعرض به مرد بودن و مردانگی مردان درست‌تر است. چه بسا درک رایج نیز همین چیز را را انعکاس می‌دهد. ستم و اجحاف، خشونت و قتل زن، نه مردانگی، بلکه عین نامردی و استیصال از گوهر مردی و مردانگی است. باشد که ستمگران جنسی حتی از هویت مردانه خود نیز محروم گردند.

خودگردان، از طریق مدیریت موسوم به مردسالاری یا بعبارتی درستتر نرتبار، جامعه را از موهبت مدیریت مادرانه‌ی زنان بی‌بهره ساخته‌اند، و آنها را که آفریدگار و مدیران واقعی زیربنای جامعه بوده‌اند، نه تنها از عرصه‌ی گردانش جوامع دور رانده‌اند، بلکه آنها را به گونه‌ای به بردگی کشاندند که نقششان به سوزدهای لذایذ جنسی، وسیله‌های تولید مثل، برده‌های خانگی تقلیل یافت، و جامعه به گونه‌ای متعفن، تبدیل به میدانی برای مدیریت روانگسل و خشونت‌مدار نرسالارانه گشته است. نرسالاری علاوه بر اجحاف و ستم جنسیتی به زن و ناتوانمندی‌شان، اساسا پارامتری است جهت محروم‌سازی جوامع بشری از مدیریت اصیل و سالم مادرتبار، که این محرومیت، دینامیک تداوم و بازتولید نرتباری از طریق محدودسازی نیرو و توان مدیریتی زن/مادر در کنج خانه است. از این رو نظام خسروانی معمم نخستین تعرض پس از استقرار خود را به زنان آغاز نمود و با دستاویز قرار دادن ایدئولوژی و مذاهب زن‌ستیز، آنها را به شیوه‌ای مخرب به حاشیه راندند.

آنتی‌تز: تسلیم‌ناپذیری روان زن در مقابل نرتباری، و سرشت

توانمندش، و نیاز جامعه و مردان به کاردانیِ مدیریتی و قدرتِ گردانشی و توانِ بازتولیدِ حیات، همواره وابستگی جامعه را به زنان آشکار ساخته است، و زنان با تمرد و گردنکشی در مقاطع بسیاری از تاریخ، نرسالاری را به چالش کشیده‌اند. مشارکت مستمر زنان در اعتراضات چهار دهه‌ی اخیر ایران، بویژه پیشاهنگی و نمایش قدرت و دلاوری دختران خیابان انقلاب در قیام اخیر، چشم‌انداز آینده‌ای را هویدا ساخت که زنان پیشاهنگان و دینامیسم براندازی نظام خسروانی معمم و غیرمعمم می‌باشند. زنان روزآوای کوردستان در قرن حاضر با مشارکت در تمام عرصه‌های حیات اجتماعی، حتی دفاع از جامعه و نوادگان نوع بشر در تمام جهان در مقابل تبهکارترین نیروی معاصر، به گونه‌ای مادرتبار ظاهر شدند که منشاء الهام است.

سنتز: عصر کنونی برخلاف تصورات نظامات اقتدارگرایی

نرتبار، عصر رستاخیز نظام نوین مادرتباریست. طوری که زن هم مظهر ستیزه‌جویی و چالشگری با نظام کنونی، و هم بانی و سازنده و گراننده‌ی نظام نوین است. در این نظام است که زن به رهایی از ستم می‌رسد و جوامع از قید نظام نرتبارِ بشدت خشونتبار و بیرحم رهایی

می‌یابد. به درازای ۵ هزاره است که جوامع انسانی از موهبت مدیریت مادرتبار محروم بوده‌اند، از این پس حتی مرد به برابری جنسیتی می‌رسد که خود به نوعی رهایی از انقیاد ستمگری است؛ این خود به گونه‌ای اعاده‌ی کرامت مرد است که از یک انسان ستمگر که محصول نظامات اقتدارگراست به انسانی آزاده، آزادی‌پسند و هارمونیک تبدیل شده و روابط انسانی میان جنسیت‌ها به جایگاهی شایسته عروج می‌کند. مانیفست کنفدراسیون ایران در اوزهای بر فورمولاسیونی عملگرایانه است که یک نظام مادرتبار را فرموله و سیستماتیزه می‌سازد تا مدیریت مادرتبار نهادینه گشته و رابطه‌ی زن و مرد به رابطه‌ای عاری از ستم و اجحاف بازگردد.

۷. برقراری رژیم روانگسل

تن: پس از سرکوبهای خونین و کشتارهای وسیع در جوامع به منظور سلطه‌پذیر ساختن آنها، و برای منکوب ساختن اراده و خودآگاهی پیرامون مقاومت‌هایشان، از پارادایمهای بطور دقیق طراحی شده‌ای استفاده شده است؛ از جمله‌ی این پارادایمها تسلیم‌پذیری،

مقاومتهراسی و انفعال‌گرایی (سیاستزدگی)، و نیز برقراری رژیم‌های روانگسلی نظیر اختلالات «درماندگی خودآموخته^{۹۳}»، «سندروم استکهلم^{۹۴}»، «نارسیسیسم سلطه‌پذیر^{۹۵}»، و بسیاری از اختلالات روانگسل دیگری بود که بطور مهندسی شده اجرا و بازتولید می‌گردند، با این کار پدیده‌ی سلطه‌پذیری در افراد و جوامع را نهادینه کرده‌اند که هم سلطه‌ی نظام استعماریِ مادر و هم نظام استعماری وابسته را بر روان افراد و جوامع امکان‌پذیر ساخته‌اند.

آنتی‌تز: وجود مقاومت‌های صامت جامعه اگرچه ممکن است کمتر حوزه‌ی عملگرایی را شناخته باشد، اما محارست از موجودیت اراده و خودآگاهیِ مقاومت‌جویانه نقش بسزایی داشته است. وابستگی کمابیش انسان به نهاد و سرشت آزادی‌جویانه‌ی خویش، آلوده‌سازی کل جامعه را ناممکن، و کنترل بر همه جوانب و ابعاد حیات اجتماعی از سوی نظام استعماری را عملاً نامقدور می‌سازد. بعلاوه، برقراری رژیم‌های روانگسل به حکم ستمگرانه بودنشان، خود جنباننده و مشوق نوع دیگری از مقاومتند. نسل‌های نوینی که بدلیل وجود

^{۹۳} Learned Helplessness

^{۹۴}. Stockholm syndrome

^{۹۵}. Receive Narcissism . مغلوبیت

فرجه‌های غیر قابل کنترل ظهور پیدا می‌کنند، نوک پیکان مقاومت گشته، و دینامیسم تحولات بنیادین جامعه می‌گردند.

سنتز: وجود سلامت روانی غیر قابل منکوب در بسیاری از افراد جامعه بعنوان نطفه‌ی جنبشی که بازیافت روان و شخصیت سالم، مقاوم، آزاده و رزمنده را امکان‌پذیر می‌سازد، به نظام دانش‌گرا و سکولار کنفدراسیون ایران این امکان را می‌دهد که تخریبات روانشناختی حاصل از رژیم‌های فکری-روانی نظامات نارسیسیستی استعماری، که گسیختگی روانی را در جوامع رواج داده است را از طریق پروژه‌های توانمندسازی ترمیم کند، و از طریق نظام آموزشی دانش‌محور و فرهنگسازی در مسیر ایجاد هارمونی اجتماعی و زیست‌محیطی، روان و شخصیت افراد و جوامع را بهبود داده و رشد دهد. کنفدراسیون ایران شخصیت و روان مضمحل شده‌ی افراد را بازپروری کرده، و از هر گونه سندروم و اختلالاتی نظیر نارسیسیسم طبقاتی تا ستم‌پذیر رهایی داده، تا به اوج اخلاق‌مداری و انسان‌مداری عروج نمایند.

۸. درک سازمانی از رهایی و استریوتایپ^{۹۶} حزبی

تزن: این روزها درک ناقص و غلط‌انگارانه و شدیداً آماتور از حزب، از دلایل اصلی اقدام به تشکیل استریوتایپ‌های حزبی است. جهت پیشقدمی در حیطه‌ی سازمانیابی رهایی‌بخش، که به کثرت احزاب و تخریب پایه‌های اتحاد در میان توده‌های مردم و جوامع انجامیده است. تأثیرات منفی آن بر جنبش‌های رهایی‌بخش جامعه تا حدی است که نظامات اقتدارگرا به اهمیت آن برای سابوتاژ^{۹۷} پارادایم‌های رهایی‌طلبانه در جوامع و کنترلشان از طریق پدیده‌ی استریوتایپ حزبی پی برده به گونه‌ای که حتی موفق به ایجاد انشقاق در صفوف احزاب و نیروهایشان در میان آحاد جامعه گشته و با ترفندهای زیرکانه مقدمات انشعابات احزاب را فراهم آورده‌اند؛ و بدین ترتیب نظامات حاکم پدیده‌ی حزب را وسیله و ابزاری کارا برای تخریب امید به رهایی، و پایه‌های شکلگیری اتحاد اجتماعی مورد استفاده قرار داده‌اند تا بقای موجودیت خود را از گزند نیروهای متعارض دور نگه دارند. به عبارتی دیگر استبداد با بازی دادن احزاب

^{۹۶}. Stereotype، مدل قالبی و کلیشه‌ای غیرپویا و غیرسیال که فاقد گرایش به تغییر می‌باشد.
^{۹۷}. Sabotage، تخریب

و سازمان‌ها، و با مستأصل نمودن و بیگانه نمودنشان از خود و جامعه، آنها را نه تنها به پدیده‌ای برضد خود، بلکه حتی برضد اتحادگرایی جامعه بدل ساخت.

آنتی‌تز: گرچه درک سازمانی از رهایی و استریوتایپ حزبی، غالبیت خود را بر منتالیت‌های رهایی‌جویانه‌ی جوامع و افراد نشان داده، و موجب تخریب نیرو و دینامیسم متحد جامعه گشتند، اما تکوین اندیشه‌ی رهایی و خوانش درست از دلایل فقدان موفقیت، افراد و کنشگران جوینده را به بازخوانی مجدد از رویکرد تحزب‌گرایی در حرکت‌های رهایی‌جویانه واداشته است. این میل به بازخوانی و عزم به ابتکار به نحوی منجر به شکلگیری مجدد اندیشه‌های جنبش‌گرایانه در میان رهایی‌طلبان گشته؛ ابزاری که خلأش منجر به انشقاق صفوفشان و در اغلب موارد موجب انحراف و پیوستن آنها به حرکت‌های حزب‌گرا شده است.

سنتز: زایش مانیفست کنفدراسیون ایران از بطن رویکرد جنبشی «خیابان» که بنیان آن نتیجه‌ی بازخوانی رویکردی تحزب‌گرایانه و رهایی از استریوتایپ حزبی بوده است، گذار از

رویکرد سازمانی و حزبی به رویکرد جنبشی را به عنوان زیربنای تکامل حرکت‌های رهایی‌بخش جامعه مد نظر قرار داده است. بدون تردید تبدیل کنفدراسیون ایران از اتوپیای هدفمند به واقعیت عینی نیازمند تحقق این گذار و فراهم آوردن مقدمات مادی آن است که از دل جنبش فراگیر اجتماعی قابل احقاق است. مانیفست کنفدراسیون ایران گشایشی است که تکوین اندیشه‌های جنبشی و چاره‌جویی برای اقدامات و ابتکار عمل پراگماتیستی در راستای تحقق این اندیشه‌ها را نهادینه می‌سازد. که نتیجه‌ی آن رهایی از استریوتایپ حزبی و مبین بازگشایی اندیشه‌های ابداع‌گرایانه در متدلوژیهای رهایی‌جویانه است.

۹. گذار از روشهای منسوخ رهایی

تذ: آنچه تاکنون در مورد جوامع ایران عیان بوده، فقدان روش‌های دانش‌گرایانه و تقلید و تبعیت از روش‌هایی منسوخ تقلیدی (میلشیاگری، فعالیت‌های مدنی و اکسیونیسیم) است، یا اینکه روش‌های بسیار بدوی و آماتور نظیر اعتراضات و تظاهرات در مراکز شهرها،

تحصن و اعتصابات عمومی موجود بوده که نه به بگونه‌ای استراتژیک، بلکه صرفاً عکس‌العمل‌گرایانه و سنتی انجام شده که متعاقباً رهایی به ارمغان نیاورد است.

آنتی‌تز: رهایی‌جویی همچون مکانیسم طبیعیِ روان بشر برای گریز از درد و رنج، ابتدا به ساکن خود به گونه‌ای خودبخودی منشاء ایجاد و یا علتی برای تقلید روش‌های رهایی بوده، و این روشها در 'آزمایشگاه آزمون و خطا' محک خورده و غربال می‌شوند. مطالعه‌ی این امر پایه‌های دانش رهایی را شکل داده و می‌تواند زمینه‌ساز نقشه‌راه رهایی و متدلوژی، تکوین ابزار آن، و برنامه‌ریزی استراتژی‌ها و تاکتیک‌های موفقیت‌آمیز باشد. تعمق در روشهای مبارزاتی، و ناتوانی و بی‌بُنیگی این روش‌ها، و عدم وجود متدلوژی بر اساس طراحی استراتژی‌های پیچیده و سازگار با نیازمندی‌های جنبش رهایی، این امر را به گونه‌ای نمایان ساخت که ابداع دانش، ابزار و متدلوژی خاص رهایی سازگار با شرایط و موقعیت خاص ایران ضرورت عاجل دارد.

سنتز: موفق نبودن روشهای منسوخ مبارزاتی، رزمندگان

اجتماع‌گرایی جوامع را در پی مطالعه و چاره‌جویی به تکاپو و جویندگی درآورده و آنها را با هم مرتبط ساخت. در مانیفست کنفدراسیون ایران با دستیابی به بینش عمیق در پُرس‌مان‌های درون جوامع، و توانایی چاره‌جویی و آلترناتیوسازی، گذار از روش‌های منسوخ‌رهایی به متدلوزی کارآمد بدست آمده که نتیجه آنتاگونیسمی است میان دو رویکرد که در درونی‌ترین لایه‌های جوامع در دوران متمدنی موجودیت داشت. در نتیجه‌ی تکوین این آنتاگونیسم و تقابل رویکردها، نیاز به ضرورت عاجل راه سوم را آشکار ساخت؛ راهی با رویکرد و متدلوزی نوین که آلترناتیوهای موازی در قالب جمهوری‌های دموکراتیک موازی و دولت‌شهرهای موازی در چارچوب اتحاد ملل‌رهایی‌طلب را ساختارسازی کرد و روش‌های نوین نظیر تسخیر محلات، تسخیر بنگاه‌های مالی و اقتصادی مؤسسات اعمال قدرت دولت مرکزی بر جوامع را جایگزین روش‌های عقیم سنتی و آکسیونیستی ساخت. مانیفست کنفدراسیون ایران تجلی‌بخش متدلوزی نوین، روش‌های ساختن ابزارهای رهایی‌بخش و نقشه‌راهی است که چشم‌انداز رهایی و استراتژی‌های نیل به آن را ترسیم می‌سازد.

۱۰. گذار از سیاست سالاری

تذ: از اتوکراسی‌ها^{۹۸} و الیگارش‌های^{۹۹} دسپوتیک^{۱۰۰} گرفته تا دموکراسی‌های نیابتی^{۱۰۱} هیپوکرتیک^{۱۰۲} و سوسیالیست‌ماهای دولتگرا بعنوان سیستم‌های سیاسی (منهای آنارشیست‌ها^{۱۰۳})، برای موجودیت خود همه از یک اصل پایه‌ای پیروی می‌کنند: چگونگی توزیع قدرت و منابع آن. معنی آن این است که قدرت واقعی که متعلق به اراده اجتماعی بوده را از بنیاد خود که جامعه است، برکنده و به مکانی دیگر بنام دولت انتقال می‌دهند که دولتمردان یعنی توانگران و سیاستگزارانشان بر آن تسلط دارند. به عبارتی دیگر سیاست شگردهای تبدیل قدرت اجتماعی به اقتدار متمرکز بوده که جامعه را بر مبنای اردوهای خرید و فروش نیروی کار، و مالکیت املاک کلان و تصاحب وسایل تولید اجتماعی تقسیم می‌کند. شگردهای انتقال قدرت اجتماعی به اقتدار متمرکز و اعمال فریبکارانه و بیرحمانه‌ی قدرت به

^{۹۸} Autocracy، اقتدار مطلق فردی

^{۹۹} Oligarchy، اقتدار مطلق گروهی

^{۱۰۰} Despotism، اقتدار مطلق مستبد

^{۱۰۱} Representative Democracy، دموکراسی که اراده از توده‌ها سلب و به فردی به عنوان نماینده

سپرده می‌شود.

^{۱۰۲} Hypocrisy، نفاق، ریاکاری

^{۱۰۳} Anarchism، رویکردی مبتنی بر عدم وجود قدرت متمرکز و جامعه طبقاتی

جامعه و ایجاد دستگاہی بفرنج بنام دولت^{۱۰۴} برای آن، و عملکرد ناریسیستی دولتمردان برای ناتوانمندی سازی افراد و جوامع، و قطبی نمودن قدرت و سرمایه جهت حفظ طبقات -فرادستان و فرودستان- در جوامع انسانی، دامن زدن و اشاعه‌ی رژیمهای روان‌گسل، سیمای واقعی اجرای آن چیزی است که سیاست و یا علوم سیاسی نامیده می‌شود. با این شرح، تنها یک مشاهده‌ای ضمنی و تعمقی نه چندان ژرف لازم است تا بسهولت دریابیم که جوامع را ناچار ساخته‌اند که سیاست را علم بپندارند، و در واقع نه علم است و نه دانش؛ بلکه یک شبه‌علم متشکل از مجموعه‌ای از دانستنی‌ها و شگردهای فریبکارانه‌ی تصاحب و حفظ اقتدار (قدرت متمرکز و جامعه‌ی طبقاتی) است که این یکی از دلایل سیاست‌زدگی^{۱۰۵} بوده که از سوی دولتمردان به آن دامن زده می‌شود تا جوامع گله‌وار به آنها اعطای قدرت نموده و جامعه مبنی بر سیاستسالاری شکل گرفته و باقی بماند.

آنتی‌تن: وجود، حفظ و بازتولید طبقات به همان اندازه که

^{۱۰۴}. A complicated apparatus of government

^{۱۰۵}. Political Apathism

پارادوکس سال ۱۰۶ است، به همان اندازه نیز آنتاگونیستی ۱۰۷ می‌باشد. به عبارتی دیگر وجود طبقات فرادست و توانگر در گرو تعرض به حق حیات آزاد طبقات فرودست، و وجود جوامع فرادست در گرو تعرض به جوامع فرودست است که این امر به طبع خود طبقات، افراد و جوامع فرودست را ملزم و متعهد به مقاومت و بازتاب پدیده‌ی تعرض در جهت معکوس می‌سازد. در این رابطه سیمای واقعی سیاست بعنوان ابزار اقتدار و اعمال اراده بر فرودستان نمایان گشته، و ایستادگی و انزجار از آن بعنوان منشاء سیاست‌زدگی که خود مبداء اعطای قدرت به دولتمردان است، شکل می‌گیرد. سیاست‌گریزی و انزجار از آن برخلاف تصور عمده‌ی انقلابیون نه تنها زیانبخش نبوده، بلکه دارای قابلیت دگرسانی به شکننده‌ی سیاست و سیاست‌سالاری استیلاگران بوده و زمینه را مساعد می‌سازد که نیروی اصلی تشکیل‌دهنده‌ی جامعه‌ای دانش‌محور باشند. باید این را مد نظر داشت که جامعه‌ی سیاست‌گریز دارای پتانسیلی است که خلاف نیت خود، قابلیت بدل گشتن به دینامیک ضد اقتدار با تأثیرات ویرانگر بر ساختار دولت را

۱۰۶. Paradoxical، متناقض‌نما

۱۰۷. متعارض

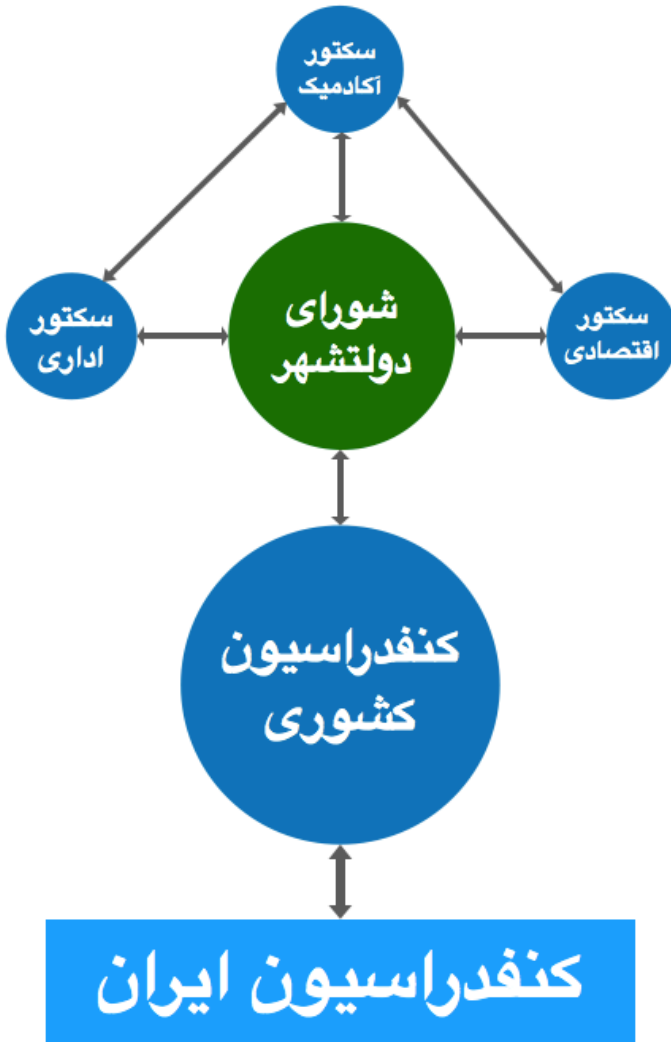
دارد.

سنتز: کنفدراسیون ایران دارای ساختاری فراسوی سیاست، تحزب و اقتدار مرکزگراست، و با ساختاری نوین و منحصر بفرد غیر سیاسی، تلاش بر خلع قدرت متمرکز، و توانمندسازی سه نیروی اصلی جامعه و ایجاد پیوند سینرژیک و ارگانیک میان این سه نیرو را دارد؛ از طریق تشکیل مجامع عمومی مشترک، قدرت عظیم اجتماعی را در حوزه‌های اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، دفاعی، و اکولوژیک به صاحبان اصلی آنها برگردانده و میان آنها هارمونی و تعادل روابط و مناسبات خالی از هرگونه بغرنج و ناهنجاری سیاسی را برقرار می‌نماید؛ و سازماندهی کار اجتماعی را به مدل کار هرّوزی (کلکتیویستی) اجتماعاً لازم تبدیل می‌سازد، و با خصلت مادرتبار پرستارگونه و عاری از هرگونه پارادایم تبعیض‌گرایانه‌ی جنسیتی، جامعه‌ای با ساده‌ترین، اما قویترین و عادلترین ساختار خودگردان بنیانگذاری می‌کند. در این ساختار ساده اما سیال، این سه نیرو: (۱) **سکتور آکادمیک** یعنی دانشگاه‌ها و نیروی آکادمیک و دانشمندان جهت طراحی پروژه‌ها و متدلوژی و نیازمندی‌های دانشی، (۲) **سکتور**

اقتصادی و تولید اعم از معادن، منابع، تکنولوژی، صنعت و کشاورزی، و ۳) **سکتور اداری** با نیروی مشارکت همگانی و خودگردان هم بعنوان نیروی مدیریتی سیال اجتماعی و هم نیروی کار سیال اجتماعا لازم در جامعه، انستیتوشنالیزه ۱۰۸ گشته و بطور ارگانیک، سینرژیک و هارمونیک بهم پیوند خورده‌اند. این بنیان نظری اولیه ساینتوکراسی ۱۰۹ است که مدیریت خودگردان و دانش‌محور جوامع، دولت‌شهر را تشکیل می‌دهند که در کنفدراسیون‌های کشوری متحد، و سپس در اتحادیه‌ای داوطلبانه و غیرسانترالیستی بنام کنفدراسیون ایران هم‌پیمان می‌گردند. آنچه در این جامعه‌ی مبتنی بر اصول ساینتوکراسی گوهر اصلی مدیریت قرار می‌گیرد، نه احزاب، نه اشخاص، بلکه ایده‌ها و پروژه‌های دانش‌محور هستند که به منظور تأمین نیازمندی‌های جامعه و رشد و توسعه‌ی آن از سوی مجامع و محافل علمی، یا اشخاص دانش‌پژوه تهیه و به مجامع عمومی دولت‌شهر یا کنفدراسیونها جهت بررسی و اجرا ارائه می‌شوند.

۱۰۸. Institutionalization، مؤسسه‌سازی، نهادینه کردن

۱۰۹. Scientocracy، مدیریت اجتماع‌گرای توده‌های مردم، متشکل از همگرایی و مشارکت مستقیم سه بخش آکادمیک، اقتصادی و اداری در برنامه‌ریزی پروژه‌ها و طرح‌های مربوط به گردانش و توسعه‌ی جامعه، و پروسه‌ی تصمیم‌گیری مربوط به آن انجام می‌گیرد. به دی‌گرام ص ۸۲ توجه شود.



نمونه‌ای از ساختار سایتتوکراسی

و نیز...

با بررسی کلی شرایط بغرنج جوامع فلات ایران و درهم‌تنیدگی و درهم‌بافتگی آنها، برای جلوگیری از ناهنجارهای وسیعتر و عمیقتر که منجر به گسستی با زیان‌های عظیم و دردناک، و ویرانگری بی‌همتا در این فلات می‌گردد، تحقق کنفدراسیون ایران اجتناب‌ناپذیر است.

چگونگی تحقق کنفدراسیون ایران با تبعیت از نقشه‌راه‌هایی که مبتنی بر خلع قدرت از حاکمیت استبدادی اقتدارگرا، از طریق ساختارسازی و بسترسازی برای شکل‌گیری حاکمیت موازی در بطن جامعه و اعمال اراده بر استبداد امکان‌پذیر است. این به این معنی نیست که گزینه‌های دیگر مردود هستند، بلکه به این معنی است اولویت استراتژیک ما ساختاربندی آلترناتیو خود در بطن جامعه و بازگرداندن قدرت به جامعه است. چنین رؤیایی نه خیالپردازانه بلکه امکان‌پذیر بوده و تحقق‌پذیر ساختن آن نیازمند باورمندانی است که هم سفیران رساندن پیام‌رهایی و هم رهبران اجرایی و عملی آن در بطن جوامع و تبدیل آن به حرکت‌های وسیع اجتماعی باشند.

نقطه‌ی آرمانی متحقق ساختن این ایده نه از مباحثات بغرنج و

دشوار و هدر دادن وقت و نیروی نیازمند انقلاب، بلکه از اقدام عملی به تشکیل دولتشهرها، کنفدراسیون‌های کشوری و کنفدراسیون ایران بطور موازی در بطن جامعه است که بمانند جایگزین حی و زنده‌ای که توده‌های مردم را چنان توانمند ساخته که ماشین دولتی استبداد موجود را، از طریق خلع قدرت آن درهم‌کوبند؛ این امر با استراتژی‌های خلع تبعیت و اطاعت‌پذیری نیروها و مؤسسات و ادارات دولتی، و فرمانبردار ساختن آنها به دستگاه انتقالی -دولت‌شهرهای موازی، جمهوریهای دموکراتیک موازی و انجمن ملل رهایی‌طلب- محقق می‌گردد.

جهت روشن ساختن بیشتر این رویکرد جای تأکید دارد که نقطه‌ی تقرب چنین پراتیکی، نه تشکیلات‌سازی بطور کلاسیک و سنتی رایج، بلکه تبعیت از متدولوژی نوین مشارکتی است؛ که از آن برای تشکیل ارگان‌های اداری دولت‌شهرها و کنفدراسیون‌های کشوری و فراکشوری پروژه‌های گردانشی و مدیریتی جوامع در همه‌ی حوزه‌ها سود می‌جوید؛ که آن را نه از سیاستمداران و نهادهای سیاسی، بلکه از دانشگاه‌های دانش-محور دریافت می‌نمایند و از شبه‌علم فرادستان

دوری جسته‌اند.

بدیهی است که بحث پیرامون نیروی عملی و پتانسیل اجرایی چنین ایده‌ای در جامعه‌ای که درصد انفعال‌گرایی‌اش در اوج است، به این پرسمان می‌رسد که کدام دینامیسم نیروی بالقوه‌ی چنین حرکتی است.

نباید از نظر دور داشت که با رشد و ارتقای سطح دانش در جوامع، زمینه‌ی توقعات از شیوه‌های گردانش جامعه نیز ترفیع یافته که منجر به افزایش روشن‌بینی در این زمینه و سپس انزجار از اشکال مختلف حاکمیت سیاسی، متدلوژی‌های سیاسی و بطور کلی سیاست‌پردازان و کارگزاران گشته و باعث افزایش ناباوری نسبت به آنها شده است.

این سیاست‌گزیزی یا بعبارتی دیگر سیاست‌زدگی که بطور عام منفی و زیانبار قلمداد می‌شود، الزاماً نتیجه‌ی منفیِ آنتاگونیسم میان سیاست و جامعه نیست. سیاست‌گیزان غالباً دانش‌پژوهان یا عدالت‌جویانی هستند که آگاهانه از سیاست بعنوان یک وسیله‌ی اعمال ستم‌گریز می‌زنند. فاصله‌ی آنها بویژه از احزاب، صرفاً بدلیل درک

سرشت نیرنگبازانه‌ی سیاست و مدعیان آن، و نامربوطیش به امور مدیریت و گردانش جامعه است. با این وجود بروز حرکت‌های اجتماعی نیز با مشارکت همین «نیروی منفعل قلمدادشده» صورت می‌پذیرد. بنابراین هر تغییر بنیادین نیازمند جنبندگی نیروی خفته‌ی جامعه است که استبداد از طریق عدم حضور آنها اعمال قدرت می‌نماید، و جنبش تشکیل کنفدراسیون ایران ملزم به خارج ساختن این نیرو از چنگ اقتدار استبدادی خواهد بود.



دولت؛ عنصر رهایی‌بخش یا ابزار

اسارت ۱۱۰

مفهوم دولت شاید اگر مهمترین اصطلاح سیاسی نباشد، حداقل یکی از آن مفاهیم بغرنجی است که بسادگی نمی‌توان از آن عبور نمود. این مفهوم در تعاریف سیاسی معنی دوگانه داشته و طبقات حاکم که منافع و مصالحشان در زیر پستوی دولت نهفته است، به گونه‌ای آنرا تعریف می‌نمایند که خلاف درک و دریافت و حتی کاربردشان از آن است.

۱۱۰. این مقاله پیشتر بطور جداگانه در آوریل ۲۰۱۸ انتشار یافته بود، اما بدلیل اهمیت بحث، ترجیحا به فصلی از مانیفست کنفدراسیون ایران درآمده تا جایگاه دولت در کنفدراسیون روشن باشد.

برای طبقات و ملل تحت ستم نیز ویژگی مشابهی دارد. درک و دریافتشان از پدیده دولت غالباً خلاف رسالت واقعی آن بوده و شناخت آنها از پدیده دولت بشدت انحرافی و خلاف کارکرد واقعی آن است.

البته این امر ناشناخته‌ای نیست و ادبیات سیاسی حاکم و موجود در ذات خود انحرافی و مملو از تحریف تعاریف و مفاهیم سیاسی و اجتماعی است. اعمال قدرت و استیلای استبدادی اساساً نیازمند تمحیق و سلب اراده از جامعه و افراد است و این راز استیلای آنها بر جوامع بشریست.

اتفاقاً یکی از رسالت‌های عصیانگران، خنثی‌سازی ادبیات انحرافی استبداد و استیلاگران دموکرات و نادموکرات بوده و همچنین تأسیس ادبیاتی سازنده، اجتماعی و انقلابی است. البته با این استثناء که ادبیات نو در عمق خود دارای کارکردهای پیشگیری از اصطکاک میان آحاد جامعه و عصیانگران بوده و در غیر اینصورت بنا باید بر این باشد که با ادبیاتی با مردم سخن گفت که همگان پذیرای آن بوده و از هضم آن عاجز نباشند.

باید عمیقاً دریابیم که مفاهیم و تعاریف سیاسی اغلب برخلاف

محتوا و مضامین راستین آن تعریف گشته که مقصود از آن، نه دادن آگاهی، بلکه دقیقاً خلاف آن؛ تحریف دانسته‌ها و آگاهیهای تجربی افراد و جامعه را دنبال می‌کند. البته در اینجا خاتمه نمی‌یابد و اهدافی عمیقاً روانشناختی در عمق آن نهفته است.

استفاده سیستمهای اقتدارگرا از ادبیات سیاسی انحرافی و از مفاهیمی کاذب چون دولت بمنظور هدایت آگاهی کاذب اجتماع از طریق ایجاد رژیم‌های پارادایماتیک^{۱۱۱} و ایجاد حالت‌های روانی فراگیر من جمله درماندگی آموخته شده^{۱۱۲}، سندرم استکهلم^{۱۱۳} و یا اگنورانس (جهل) القا شده در سطح وسیع در جامعه است.

دولت یکی از آن مفاهیمی است که حتی در این زمینه نیز کاربرد چندگانه دارد؛ بدین معنا که هم خود تحریف گشته و هم کاربردی عمیقاً تحریفی داشته و هم وسیله‌ای برای اقتدار طبقه حاکم برای اعمال قدرت و تحمیل قانونمندی است که منافعش را حفظ و در مقابل طغیان طبقات تحت ستم محافظت می‌نماید.

^{۱۱۱} Paradigmatic Regime رژیم‌هایی با الگوی فکری خاص

^{۱۱۲} Learned Helplessness، یک نوع اختلال روانی است که فرد به دلیل شکستهای مکرر بدان

مبتلا و باور به موفقیت و پیروزی را از دست می‌دهد.

^{۱۱۳} Ignorance، جهل

بازوی مانیپولاتیو^{۱۱۴} استبداد

گرچه ستم به طبقات و تنوعات و ملل اساساً از سوی طبقات حاکم احراز می‌شود، ولی اعمال آن به نهاد دولت واگذار گشته و طبقه حاکم خود چنان می‌نمایاند که از این بازی خارج بوده و مسئولیت کامل اعمال ستم به دوش دولت است. واقعیت این است که این تنها یک فریب یا مانیپولاسیون بوده و دولت نیز بمثابه نهاد مانیپولاتیو یا نیرنگباز طبقات حاکم این رسالت را برعهده گرفته و اغلب افرادی سرسپرده را از طبقات ستم‌پذیر بکار می‌گمارند که بشدت مجذوب صعود به کسب جایگاهی را میان طبقات حاکم هستند.

ذکر این مطلب از این لحاظ حائز اهمیت بوده با اینکه تضاد واقعی میان طبقات به تضاد دروغین دولت و عمده مردم، حتی خود طبقات حاکم مبدل گشته و بدینگونه طبقات حاکم خود از گزند مستقیم مبارزه ستم‌دیگان بدور و محفوظ می‌مانند.

این طریق از دوری از چالش‌های طبقاتی نیاز به فریب و نیرنگ در سطح وسیع اجتماع داشته و بدون یک مؤسسه وسیعی بنام دولت

^{۱۱۴} فریب ذهنیتی

این امر خارج تحقق خواهد بود و از این رو دولت علاوه بر امر سرکوب، اعمال قدرت و حفظ قانونمندی اقتدارگرایانه، یک بازوی قدرتمند مانپیولاسیون^{۱۱۰} برای استبداد دموکرات و غیردموکرات است که تنها مجری آجندای طبقه بالادست بوده و به هیچ عنوان در جهت مصالح طبقات فروشنده نیروی کار عمل نمی‌کند.

دولت برای اجرای رسالت خود در راستای اجرای عمل مانپیولاسیون از مکانیسمها و راهکارهای بیماری استفاده نموده که علاوه بر تخریب آگاهی و ادبیات مردمی، اقدام به تخریب بهداشت و سلامتی روانی افراد و جوامع نیز برمی‌آید. جهش از رویکرد روانشناختی قدرت و طبقه به تداوم ابهام پیرامون اقتدار، دولت و طبقه نیرو بخشیده و ملل، تنوعات و طبقات زیردست را در باتلاق استثمار و استعمار بیشتر فرو برده و از همه بدتر از آنها سلب نیرو نموده، با نیروهای مستأصل طبقه خود سرکوب و مقهور می‌گردند.

استریوتایپ یا تفکر قالبی

^{۱۱۰} فریب ذهنی، شستشوی مغزی

دگراندیشی و آزاداندیشی یکی از کابوسهای دولت و قدرت بوده که استریوتایپ یا تفکر قالبی مهندسی شدهٔ اقتدارگرایان را تهدید به نابودی می‌کند. از این سو نظام نیازمند ابزاری است که تفکر قالبی را بر جامعه و افراد چیره گردانده و قدرت رویارویی را از مردم سلب و بدون اعمال کنترل وسیع و همه جانبه حرکتشان را با دقت بالا هدایت می‌سازد. همگان چنین می‌پندارند که قدرت نظام در دستگاه سرکوب و اطلاعاتی آن نهفته است، اما این غلط‌انگاری بیش نیست. در واقع هیچ دستگاه سرکوبی از توان کامل برای سرکوب توده‌های خروشان برخوردار نیستند، بلکه با ابزارهای روانگسل، هم دستگاه‌های سرکوب را تجهیز کرده و هم حرکت‌ها و خیزش‌ها را مهار می‌سازد که در واقع عظیم‌ترین و مستحکم‌ترین سیستم دفاعی آن می‌باشد. این سیستم دارای پارامترهای^{۱۱۶} متعددی است که اینجا تعدادی از آنها را بطور اجماعی مورد بررسی قرار داده و مکانیسم‌های آنها را بطور سطحی می‌شکافیم.

^{۱۱۶} Parameters، مؤلفه‌ها، اجزاء یک سیستم

نارسیسیسم (خودشیفتگی)^{۱۱۷}

شاید یکی از مخربترین اختلالات روانی که برخلاف آمارهای ثبت شده در سطح جهان بویژه میان ملی که قربانیان سیستماتیک تراوماتیزاسیون^{۱۱۸} هستند، بشدت شیوع دارد، خودشیفتگی یا نارسیسیسم است. خودشیفتگی بمانند بسیاری از اختلالات روانی دیگر تأثیرات حلقوی^{۱۱۹} بسیار مخرب بر محیط پیرامونی خود دارد.

افرادی که به خودشیفتگی مبتلا می‌شوند بخش چشمگیری از نیروهای دولتی طبقه حاکم را تشکیل می‌دهند که علیه طبقه متبوعه خود مورد سوءاستفاده ابزاری قرار می‌گیرند. خصوصیات ویژه این افراد، و توانایی و تبحرشان در فرمانبرداری از فرادستان خود و زورگویی به همطبقه‌ایهای خود که فرودست می‌پندارند، مورد عطف و توجه خاص طبقه حاکم بوده و در موقعیت‌های دولتی منصوب می‌شوند.

هر چند که این بحثی است که از حوصله این نوشته خارج است،

^{۱۱۷} Narcissism، نارسیسیسم، خودشیفتگی، نوعی اختلال روانی است که یکی از ویژگی‌های آن این است که فرد همه کس و همه چیز را ابزار رسیدن به مقاصد خود می‌بیند.

^{۱۱۸} Traumatization، آسیب‌رسانی روحی روانی

^{۱۱۹} Ring Effect

اما ذکر این امر باید سرآغازی باشد که علاوه بر دامن زدن به کالبدشکافی^{۱۲۰} دولت و قدرت، و آسیب شناسی^{۱۲۱} عواملی که خودشیفتگی را بازتولید و قربانیان آن را به دامن حاکمان قدرت و سرمایه می‌اندازد با رویکردی روانشناختی به‌علاوه رویکردهای دیگر مورد بررسی چاره‌جویانه قرار گیرد.

درماندگی خودآموخته

استبداد دموکرات و نادموکرات برای اعمال قدرت خود بشدت به سلب اراده جمعی جامعه نیازمند است. بخش عظیم این امر از طریق ایجاد درماندگی خودآموخته و ابهام پراکنی و اشاعه موهومات سیاسی و اجتماعی صورت می‌گیرد.

درماندگی خودآموخته از آن اختلالات روانشناختی است که طبقه حاکم و اقتدار از آن برای عقیم سازی عنصر رهایی بخش در تفکرات افراد بطور بسیار مؤثر سود جسته و روحیات سرخورده در تداوم پارادایم تسلیمیت را در ذهن فرد کاشته و سپس اجتماعی و همه‌گیر

^{۱۲۰} Anatomy

^{۱۲۱} Pathology

می‌سازد.

درماندگی خودآموخته از طریق وادار نمودن افراد به آزمون و شکستِ متوالی به ذهن افراد القاء نموده و با تخریب اعتماد بنفس و کاشتن حس نومییدی و بیچارگی، احساس شکست‌پذیری دائمی را در روان آنها می‌کارد. بدین طریق بمانند یک قدرت شکست‌ناپذیر اثبات وجود نموده و افراد و جامعه را در حالت روانی تضعیف شده قرار می‌دهد.

دولت و قدرت در ذات خود نیازمند خودبزرگنمایی بوده تا سرخوردگی و درماندگی جامعه‌ها بازتولید و نیرو بخشد و از این طریق جلب نیرو کرده و شالوده‌های اقتدار خود را باز تولید می‌نماید. اما واقعیت چیز دیگریست؛ قدرت دولت در سکوت و شکست‌پذیری خودآموخته افراد و جامعه بوده و غیر از این هیچگاه قادر به کسب قدرت نخواهد بود.

سِنْدْرُمُ اسْتَكْهَلَم

بخش عظیمی از جامعه ما که به شدت تحت ستم نظام حاکم

قرار دارند، اما با این وجود از دل‌بستگی به این نظام ستمگر رنج می‌برند. سندرم استکهلم آن اختلالی است در ایران بوضوح بعنوان یک پدیدهٔ بارز اجتماعی می‌توان دید. این سندرم زمانی شناخته شد که در یکی از بانک‌های سوئد در سال ۱۹۷۳ گروگانگیری اتفاق افتاد و علیرغم آن شرایط سختی که قربانیان متحمل شدند، اما نسبت به گروگانگیران به گونه‌ای متعاطف گشته که نه تنها با پلیس همکاری نمی‌کردند، بلکه بعدها یکی از کارمندان بانک با یکی از گروگانگیرها ازدواج نمود که این پدیده سندرم استکهلم نامگذاری شد.

وضعیت قشر وسیعی از مردم ایران را می‌توان با این پدیده متناسب دید؛ از این رو که بین ستمگر و ستم‌دیده رابطهٔ عاطفی برقرار می‌شود.

این نه یک عراق و نه یک اتفاق است، بلکه یک حقیقت تلخ است که با دقت و ظرافت بسیار و بطور کنترل شده مهندسی گشته و از آن برای بهترین مؤثرترین نتایج بهره‌جویی می‌شود. دستیازی به مهندسی این پدیده مقاصد بسیار پلیدی دارد که اوج انحطاط اخلاق طبقه و دولت‌ش را نمایانگر است که با ایجاد اختلالات روانی مبتنی بر

دل‌بستگی قربانی به ستمگر، آنها طالع خود را در تداوم موجودیت آنها یافته و برای بقای ستم بر خود به هر امری متوسل می‌شوند.

مدعیان پیشین رویکرد انقلابی، با چشم‌پوشی از این پدیده‌ها و دشمن‌پنداری همه قربانیان استیلاگران و استبدادیون، عملاً نیرویی عظیم را به جبهه مقابل ارزانی داشتند. انقلابیون نسل جدید با رویکردی چاره‌جویانه باید تلاششان بر این باشد که با نیرومندسازی این اقشار آسیب‌پذیر در بازسازی و بهبود وضعیت کلی آنها نقش فعال بازی نموده و آنها را از قربانیان بی‌اختیار به دینامیسم انقلاب نوین بدل سازند.

اگنورانس (جهل) منطقی از منظر اگنوتولوژیک^{۱۲۲}

هیپوکرسی^{۱۲۳} یا نفاق یکی از مهم‌ترین و کاراترین کارکردهای دولت‌ها برای القای اگنورانس (جهل) و توهم در جامعه است. دولت بعنوان ابزار ویژه هیپوکرسی و نفاق بگونه‌ای سیستماتیک و عامدانه به توهم پراکنی و اشاعه جهل و ابهام‌گرایی در جامعه پرداخته و عملاً

^{۱۲۲} Agnotology، دانش جهل‌شناسی

^{۱۲۳} Hypocrisy، نفاق

با ایجاد حلقه‌هایی از رژیم پارادایماتیک این دستگاه ذهنی کاملتر و قابل هدایتتر می‌سازد که عملاً یکی از رسالت‌های اصلی دولت است. دولت، جهل این پدیده زیانبار را ابتدا القاء، سپس با ایجاد رژیم وحشت جهل القایی^{۱۲۴} را تبدیل به جهل منطقی^{۱۲۵} ساخته که به گونه‌ای نوعی جهل انتخابی است. جهل انتخابی و هدفمند به افراد نوعی پناه کاذب و موقت داده و او را در غفلت عمیقی فرو برده با این امید که از گزند ناهنجارهای سیاسی و اجتماعی در امان باشد، غافل از اینکه این غفلت میزان آسیب‌پذیری او را با مراتب بالا برده و جهل منطقی او رژیم وحشت را تداوم می‌بخشد.

با یک سنجش آگنوتولوژیک از این پدیده می‌توان به سهولت رد پای سوگیری تأییدی^{۱۲۶} در الفاظ توجیه‌گرایانه^{۱۲۷} در رژیم از غلط‌انگاری^{۱۲۸} متداول را می‌توان یافت. بدون تردید این مهم نیازمند آسیب‌شناسی آگنوتولوژیک است که تشخیص این امر را به دوش گرفته و برای برونرفت از این شرایط باید چارمجویی عملی شود.

^{۱۲۴} Induced Ignorance

^{۱۲۵} Rational Ignorance

^{۱۲۶} Confirmation Bias

^{۱۲۷} Rationalistic Rhetorics

^{۱۲۸} Misconception Regime

رژیم غلط‌انگاری^{۱۲۹}

تداوم رژیم وحشت بر پاشنه اشاعه غلط‌انگاری می‌چرخد که در میان اقشار جامعه این باور نادرست را بروز می‌دهد که کنترل فراگیری بر کلیت جامعه و داشته و به سهولت قادر به کنترل هر گونه تخطئه‌ای است که خارج از اراده‌اش عمل نماید. دستیازی به اسطوره‌بافی و شیوع غلط‌انگاری بخش اعظم مکانیسم دفاعی نظام‌های استبدادی دموکرات و نادموکرات بوده که کوشش بر این دارد شعور سالم جامعه و افرادشان مغلوب ابهامات و موهوماتی سازد که به همین منظور مهندسی شده‌اند.

رژیم غلط‌انگاری بدون تردید یکی مؤثرترین پارامترهای سیستم روانگسل نظام استبدادی است که از تمام تکنیک‌های مانیپولاسیون از جمله سوسیال پروف^{۱۳۰} بهره‌جسته تا مجموعه‌ای استریوتایپ کنترل شده موازی را خلق و مستمرا بازآفرینی کند.

^{۱۲۹} Misconception Regime

^{۱۳۰} Social Proof

سخن آخر

نظام کنونی حاکم بر ایران تنها یک نظام سیاسی مستبد نیست که ملل و تنوعات فراوانی را در شرایط استعماری و استثماراری به بردگی کشیده باشد، بلکه باید با دیدی روانشناختی و عمیقتر بمانند حلقه‌ای از یک سیستم وسیعتر به آن نگریست که بر پایه‌های نارسسیسم طبقاتی^{۱۳۱} استوار است که سیستمهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را در پنج هزاره‌ی اخیر در تاریخ بشری تعیین نموده و رژیمهای پارادایماتیک را با دقت طراحی و فرهنگها را کنترل کرده‌اند.

بدون شک این سیستم که بارزترین شاخص آن اختلالات روانی^{۱۳۲} و سایکوپاتیک^{۱۳۳} طبقات حاکم است، برای تداوم هرژمونی

^{۱۳۱} Class Narcissism

^{۱۳۲} Mental Disorders

^{۱۳۳} Psychopathy

خود، جامعه را طبقاتی نموده و مناسبات تولید اجتماعی را به زیر سیطره‌ی خود کشانده و برای حفاظت از طبقه‌ی فرادست، دولت را بمانند مکانیسمی قانونگذار و سرکوبگر با توجیه اعمال مدیریت جامعه حاکم، پایه‌های نظام استعمار-استبدادی بیمارگونه‌ی خود را با مبتلا نمودن بخش دیگر جامعه به اختلالاتی روانی که آنها را ستم‌پذیر می‌سازد، تحکیم بخشیده است.

حاکمان این نظام بیمار و روان‌پریش بحران‌ساز، مبتلایان به اختلالات روانی سایکوپاتیک نظیر نارسیسیسم سلطه‌گردد^{۱۳۴} که منشأ قوت روحی آنها اقتدار و اعمال قدرت است؛ اینها توده‌های جوامع را نیز به اختلالات روانی نظیر سندروم استکهلم، درماندگی خودآموخته و نارسیسیسم سلطه‌پذیر^{۱۳۵} مبتلا ساخته تا جوامع را در بنیاد خود بیمار و ستم‌پذیر سازد. این سیستم که به قربانی خود هیچگونه رفاه و آسایش شایسته نمی‌بخشد، آنها را به عاشقانی درمانده بدل ساخته که گردن به قمه‌ی قصاب خود می‌مالند، تا او را که در اوج ریاکاری خود را دل‌باخته و غمگسار آنها جلوه می‌دهد، همچون معشوقی ناجی

^{۱۳۴} Dominant Narcissism

^{۱۳۵} Recessive Narcissism

و معبودی مددکار بپذیرند.

این سیستم بیمار و روانپزش با عبور از مراحل تاریخی مختلف و تغییر شکل و فرم و همچنین ساختار، اما با حفظ محتوای خود که همان نارسسیسم طبقاتی سایکوپاتیک و جنون‌آمیز است، بشریت را با شرایط بسیار بغرنجی مواجه ساخته است. این مواجهه با عبور از اقیانوس خون و جنگ و باروت و مرگ و ویرانی، هم بشریت و هم محیط زیست را با آسیبهایی جدی و جبران‌ناپذیری روبرو ساخته است.

اکنون بشریت راه چاره‌ای جز رویارویی با این نارسسیسم طبقاتی ندارد و تنها راه مقابله با آن توانمندسازی فرد و جامعه است که با اعاده‌ی اراده‌ی انسانی خود، نقش هوشمند در بازگشت انسان به طبیعت راستین خویش را هدف واقعی قرار می‌دهد. شاید گفتن از رهایی بشریت ابهام‌زا باشد، بسهولت می‌توان تجسم نمود که در صورتیکه بشریت توان و آمادگی رویارویی با سیستم نارسسیسم طبقاتی را نداشته باشد، اما عزم ما در سرزمین خودمان بر این است که این بخش از بشریت را از یوغ این مرض جانفرسا نجات بخشیم.

شاید این پیش از اینکه یک پروژه‌ی سیاسی برای مدیریت جامعه

باشد، پروژه‌های درونشناختی است که اختلالات روان‌آزار منتج از رژیم نارسایی‌های این سیستم را اعم از درماندگی خودآموخته، سندرم استکهلم، جهل منطقی، شیوع غلط‌انگاری و هرگونه خلل دیگری را که اراده، توان و هوشمندی انسان را سلب، و خودآگاهی و آگاهی اجتماعی را تخریب می‌سازد، بعنوان پدیده‌های اجتماعی از میان برداشته و دیگر فرصت بروز پدیده‌های مخرب را که از روان‌پریشی گروهی از افراد خودشیفته که حاکمیت طبقاتی بر جامعه را کسب نموده، نخواهد داد که تلاش به کنترل بر جامعه و اراده‌ی افراد و هوش و آگاهی شهروندان جامعه دارند.

در کنفدراسیون ایران رهایی و آزادی تنها سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نخواهد بود، بلکه رهایی، مرزهای فراتری را درمی‌نوردد که انسان از اختلالات روان‌پریشانه‌ای که به پدیده‌ی بشری تبدیل گشته و طی قرون و هزاره‌ها بشریت را مستهلک ساخته‌اند، خلاصی می‌یابد. کنفدراسیون ایران علاوه بر تحولات بنیادین در درک از سیاست، اقتصاد، اجتماع و فرهنگ، فراتر از آن، یک انقلاب در روان و ذهنیت بشر است. انقلابی که هدفش عروج بشر متعالی و

رهایی از صغارت و خردی است که طبقات حاکم خودشیفته و نارساییست او را به آن واداشته‌اند.

سخن آخر را با این به پایان می‌بریم که با شرایطی بمتابه عواقب یک سده تخریب در این سرزمین پیشاروی داریم، تنها راه برای جلوگیری از یوگسلاویزاسیون خونبار این سرزمین، کنفدراسیون ایران است و بحق شایسته است آنگونه که روزا لوگزامبورگ دو گزینه‌ی بربریت یا سوسیالیسم را جلوی بشریت قرار داد، ما نیز دو گزینه‌ی عینی و واقعی جلوی خود قرار دهیم که در واقع نیز بجز این راه دیگری نیست:

یوگسلاویزاسیون یا کنفدراسیون!

مانیفست کنفدراسیون ایران

برآمد ساینٹو کراسی



www.confederate-iran.com

